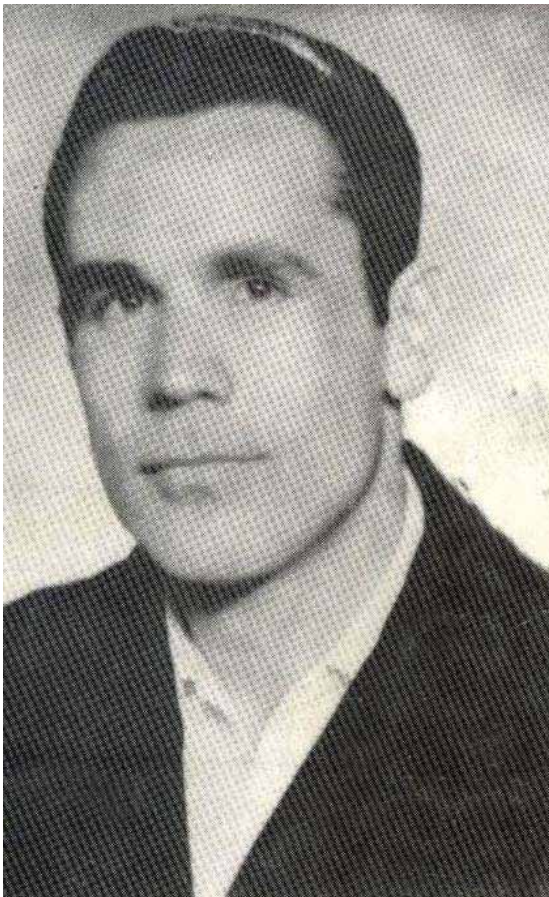


"زندانی سیاسی آزاد باید گردد!"

"اعتصاب غذای تعدادی از زندانیان سیاسی در زندان‌های رجائی شهر و زندان پردیس در کرج که در اعتراض به انتقالشان به زندان محکومین جنائی آغاز شد و به دنبال آن اعتصاب غذای برخی از زندانیان اوین به خاطر فشار و محدودیت‌هایی که علیه آنان اعمال می‌شود و در همین رابطه تحسن خانواده‌های آن زندانیان و برخی از فعالین سیاسی از میان اپوزیسیون قانونی رژیم، بار دیگر نگاهی هر چند گذرا به واقعیت زندان در جمهوری اسلامی در شرایط کنونی را ضروری می‌سازد. همانطور که می‌دانیم پس از کشتارهای هولناک و وسیع سال ۶۰ و سپس حمام خونی که در سال ۶۷ با کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی در زندان‌ها به راه انداختند، اینبار رژیم جمهوری اسلامی به سیاست انکار وجود زندانی سیاسی در زندانهای خود روی آورد. پس از آن، هر گاه رژیم مجبور به اعتراف به وجود زندانیان سیاسی در زندانها گردیده سعی کرده است تعداد آنها را بسیار کمتر از آنچه بوده و هست جلوه دهد. در عین حال، آنها تماما کوشیده اند تنها بعضی دانشجویان، روزنامه نگاران و افرادی از میان اپوزیسیون قانونی خود در زندان‌ها را زندانی سیاسی بشمارند."

صفحه ۲



به گرامیداشت رفیق شهید بهروز دهقانی

در این شماره می‌خوانید:

۴ "انتخابات" در جمهوری اسلامی

۸ کارگرانی برای دور انداختن، ارتش ذخیره کار امروز (ترجمه)

۱۰ ویکتور خارا، صدای رسای توده‌های ستمدیده

۱۳ نقش "لابی"ها در اتحادیه اروپا

۱۶ ستون آزاد

۱۷ پاسداران و مرزبانان آمریکا

۲۰ انتشار فصل دوم کتاب "بذرهای ماندگار" در پیام فدایی

"زندانی سیاسی آزاد باید گردد!"



شبهاتی به آنچه مخالفین رژیم ادعا می کنند ندارند، بلکه بیشتر به "هتل" شبیهند. این سخنی است که رئیس کل زندانهای رژیم در مورد زندانهای جمهوری اسلامی بیان می دارد. در تبلیغات دیگر حتی از "سلول انفرادی" به عنوان "سوئیت" نام می برند. در این رابطه چندی پیش در جریان پرونده سایت های اینترنتی برای چهار تن از متهمان، یک "نشست خبری" برگزار شد. در این نشست "جواد غلام تیمی" مدعی شد که "سلول من یک اتاق ۳۰ متری است که در آن روزنامه، تلویزیون و سایر امکانات فراهم است."

برخورداری زندانیان خودی- یعنی کسانی از میان اپوزیسیون قانونی رژیم- از امکانات رفاهی در زندان و تبلیغ روی این موضوع، البته امری نیست که بر کسی پوشیده باشد. "مانیفست" نوشتن یکی، نامه نگاری دیگری با "هم رزم" سابقش در خارج از کشور، مرخصی رفتن ها، امضای طومارهای اعتراضی، مصاحبه با رادیوهای خارجی بوسیله تلفن های دستی و غیره همه مواردی هستند که رژیم با تکیه بر آنها سعی دارد واقعیت شرایط دهشتناک زندان های جمهوری اسلامی و شکنجه های جمهوری اسلامی و شکنجه های

کسانی از درون طبقه استثمارگر حاکم نیز به زندان انداخته شوند، شرایط جدیدی برای اشاعه تبلیغات رژیم در مورد کل زندانیان سیاسی ایران بوجود آمد. دستگاه تبلیغاتی رژیم کوشیده است با توجه به فضا و امکاناتی که "خودی ها" در زندان از آن برخوردارند در میان قشرهای بی خبر که اغلب از شرایط زیستی مرفهی برخوردارند و به خصوص در میان افکار عمومی در سطح جهان شرایط زندانهای جمهوری اسلامی را منطبق با استانداردهای بین المللی نشان دهند. آنها در عین حال که مدعی اند کل زندانیان سیاسی از چنان قماشی بوده و یا حداکثر تعدادی دانشجوی معترض شناخته شده نیز با آنان همراه اند، تلاش می ورزند تا تعداد کل زندانیان سیاسی ایران را در همین حد، اعلام کنند. همچنین اینطور جلوه می دهند که گویا همه زندانیان از همان شرایط و امکاناتی در زندان برخوردارند که آن زندانیان شناخته شده، لذا دست به تبلیغ زده و مطرح می کنند که زندان های جمهوری اسلامی نه تنها

به کشورهای خارج و در برخورد با مراجع بین المللی حقوق بشر، رقم ۷۰ را برای کل تعداد زندانیان سیاسی در ایران ذکر می کنند، یعنی تنها ۷۰ نفر را به عنوان زندانی سیاسی در ایران به رسمیت می شناسند. این موضوع اتفاقا در سال پیش توسط وکیلی به نام نعمت احمدی در سوئد مطرح شد که با اعتراض شدید ایرانیان مبارز در این کشور مواجه گردید (وی اخیرا در نامه سرگشاده ای به شاهرودی، رئیس قوه قضائیه اعتراف کرده است که: وقتی در پاسخ، تعداد زندانیان سیاسی کشور را مطرح کردم به عنوان عامل رژیم و مأمور حقوق بگیر با من برخورد شد و سخنرانی من در یکی دو شهر برگزار نشد.)

تبلیغات رژیم در رابطه با زندانهایش به خصوص از زمانی تغییر کرد که پروژه "اصلاح طلبی" خاتمی همراه با فریادهای دروغین "حکومت قانون" اش در جامعه پیاده شد. در این دوره با بالا گرفتن تضادهای درونی رژیم که باعث شد گاه برخی از میان جناحی از حکومت و یا

اعتصاب غذای تعدادی از زندانیان سیاسی در زندان های رجائی شهر و زندان پردیس در کرج که در اعتراض به انتقالشان به زندان محکومین جنائی آغاز شد و به دنبال آن اعتصاب غذای برخی از زندانیان اوین به خاطر فشار و محدودیت هائی که علیه آنان اعمال می شود و در همین رابطه تحصن خانواده های آن زندانیان و برخی از فعالین سیاسی از میان اپوزیسیون قانونی رژیم، بار دیگر نگاهی هر چند گذرا به واقعیت زندان در جمهوری اسلامی در شرایط کنونی را ضروری می سازد.

همانطور که می دانیم پس از کشتار های هولناک و وسیع سال ۶۰ و سپس حمام خونی که در سال ۶۷ با کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی در زندان ها به راه انداختند، اینبار رژیم جمهوری اسلامی به سیاست انکار وجود زندانی سیاسی در زندانهای خود روی آورد. پس از آن، هر گاه رژیم مجبور به اعتراف به وجود زندانیان سیاسی در زندانها گردیده سعی کرده است تعداد آنها را بسیار کمتر از آنچه بوده و هست جلوه دهد. در عین حال، آنها تماما کوشیده اند تنها بعضی دانشجویان، روزنامه نگاران و افرادی از میان اپوزیسیون قانونی خود در زندان ها را زندانی سیاسی بشمارند.

در تداوم چنان سیاستی است که امروز کار را به آنجا رسانده اند که سرسپردگان رژیم در سفرهای خود

"برخورداری زندانیان خودی- یعنی کسانی از میان اپوزیسیون قانونی رژیم- از امکانات رفاهی در زندان و تبلیغ روی این موضوع، البته امری نیست که بر کسی پوشیده باشد. "مانیفست" نوشتن یکی، نامه نگاری دیگری با "هم رزم" سابقش در خارج از کشور، مرخصی رفتن ها، امضای طومارهای اعتراضی، مصاحبه با رادیوهای خارجی بوسیله تلفن های دستی و غیره همه مواردی هستند که رژیم با تکیه بر آنها سعی دارد واقعیت شرایط دهشتناک زندان های جمهوری اسلامی و شکنجه های وحشیانه و قرون وسطائی اش در حق توده های رنج دیده ایران را در میان افراد ناآگاه و به خصوص در بین افکار عمومی در جهان لاپوشانی نماید."

قید و شرط همه زندانیان سیاسی و فراموش نمودن این موضوع به معنی باز گذاشتن دست جمهوری اسلامی در سرکوب هر چه وحشیانه تر زندانیان سیاسی ایران از میان افشار و طبقات زحمتکش و ستمدیده مردم خواهد بود.



رشد روز افزون اعتراض و مبارزه بر علیه دیکتاتوری حاکم بر کشور بطور طبیعی جز تشدید سرکوب مبارزات مردم و دستگیری گسترده مبارزین از طرف رژیم دیکتاتور و سرکوبگر جمهوری اسلامی پاسخ دیگری ندارد. به همین دلیل هم زندانهای جمهوری اسلامی همواره با امواج جدیدی از زندانیان مواجه می باشد. حتی اخیرا در جریان شورش مردم اهواز دادستان اهواز رسماً از دستگیری ۲۰۵ نفر خبر داد و یونسی وزیر اطلاعات رسماً اعلام کرد که: "تعدای از عاملین اصلی یعنی کسانی که به صورت گروهکی (خود جوش) دست به آشوب زدند شناسائی شده اند، هم برنامه هایشان خنثی شد و هم خودشان به بسیاری از آشوب ها و تخریب ها ئی که قبلاً انجام داده بودن، اعتراف کردند". همین نمونه خود به تنهایی مبین دستگیری های گسترده نیروهای مبارز جامعه و پر شدن زندان ها از مبارزین و آزادیخواهان می باشد.

وحشیانه و قرون وسطائی اش در حق توده های رنج دیده ایران را در میان افراد ناآگاه و به خصوص در بین افکار عمومی در جهان لاپوشانی نماید.

تا آنجا که به توده های زحمتکش و رنج دیده ایران مربوط است کاملاً باید متوجه بود که اتفاقاً تبلیغات چی های رژیم نه فقط ابائی ندارند که واقعیت شکنجه های درون زندان های خود را بر ملا سازند بلکه حتی برای بازداشتن مردم از مبارزه و ایجاد رعب و وحشت در میان آنان همواره سعی دارند قساوت ها و شقاوت های خود را به رخ توده ها بکشند.

در مورد رقم ۷۰ یا همین حدود، به عنوان تعداد کل زندانیان سیاسی در ایران، واقعیت این است که رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی به این نحو می کوشد کارگران و دانشجویان و دیگر توده های ستم دیده ای که به دستگیری و زندانی کردن آنها می پردازد را جزء زندانیان سیاسی به حساب نیارد و نمی آورد. اما در شرایطی که خود دستگاههای اطلاعاتی رژیم بارها اعلام کرده اند که در جریان مبارزات دانشجویی در طی سالهای اخیر گاه تا ۴۰۰۰ دانشجو دستگیر شده اند، در شرایطی که بدلیل اوج گیری اعتراضات کارگری تاکنون صدها کارگر معترض دستگیر و به شکنجه گاه های رژیم روانه شده اند و حتی در زندان اوین بنا به اعتراف خودشان بندی به نام "بند کارگری" شکل گرفته است، در اوضاعی که در هر اعتراض و برآمد مردمی، خود مقامات حکومتی از دستگیری تعداد زیادی از جوانان سخن می گویند، واضح است که محدود کردن زندانیان سیاسی ایران به ۷۰ نفر دروغی بیش نیست.

پیام فدایی و خوانندگان

استرالیا

رفیق ب

با درود های انقلابی

بدنبال دریافت نامه تان کتابهایی که خواسته بودید را برایتان ارسال نمودیم. به امید اینکه هر چه زودتر بدست شما برسند. در ضمن مبلغی که فرستاده بودید رسید. موفق و پیروز باشید.

آلمان

ر - س

با درود های انقلابی

نامه تان را دریافت کردیم. همانطور که قبلاً نیز به اطلاعاتتان رساندیم متأسفانه نامه ای که فتوکپی آنرا برای ما ارسال نموده اید بدست ما نرسیده است. پیروز باشید.

آمریکا

ر - ب

با درود های انقلابی

نامه تان رسید. از تلاشتان جهت کمک به چاپ آثار سازمان سپاسگزاریم. پیروز باشید.

انگلستان

ر - ر

با سلام های مبارزاتی

نامه تان رسید. در رابطه با درخواستان از طریق ایمیل با شما تماس خواهیم گرفت. موفق باشید.

دانمارک

ر - ا

با سلام های مبارزاتی

نامه شما رسید. متأسفانه نامه قبلی که ذکر کرده اید در تاریخ ۲۰۰۵/۳/۴ برای ما ارسال کرده بودید بدست ما نرسیده است. پیروز باشید.

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

توضیح: آنچه که در زیر می خوانید متن سخنرانی ای است که اخیراً توسط رفیق فریبرز سنجری (پولاد) از سوی چریکهای فدایی خلق ایران، در مناظره و گفتگویی که به دعوت اتاق "اتحاد سوسیالیست ها" در تاریخ ۱۸ ژوئن ۲۰۰۵ در "پلتاک" برگزار شد، ارائه گردید. پیام فدایی، ضمن تشکر از برگزارکنندگان این جلسه، متن این سخنرانی را از گفتار به نوشتار درآورده و بدین وسیله در اختیار خوانندگان قرار می دهد.

"انتخابات" در جمهوری اسلامی

بیشتری رشد یافته و تبلیغات پوچ اصلاح طلبی یکبار دیگر مغلوب واقع بینی نیروهای مبارز جامعه شد. این روند تا آنجا پیش رفت که تبلیغات بر علیه قهر و خشونت انقلابی و ضرورت مبارزه مسالمت آمیز و انتخابات، امروز جای خود را به تأکید بر ضرورت سرنگونی رژیم داده است.

در این مسیر است که سترونی امکان اصلاح رژیم از درون نیز امر تغییر رژیم را با برجستگی هر چه بیشتری به جلو صحنه آورده است. تا جایی که حتی رفسنجانی یکی از دلائل شرکت خود در این انتخابات را "بروز گرایش های افراطی" قلمداد نمود. این یک جنبه از واقعیت های جامعه ایران در رابطه با انتخابات اخیر است. از سوی دیگر بدنبال تغییراتی که در سیاست امپریالیسم امریکا رخ داده امریکا در همه جا میکوشد تا در مقابل امپریالیست های دیگر سهم هر چه بزرگتری از حاصل غارت و چپاول خلغهای کشورهای تحت سلطه را به جیب خود بریزد. از افغانستان و عراق که مستقیماً آماج حمله امریکا قرار گرفتند تا بقیه کشورهای خاور میانه و آسیای میانه همگی قرار است در چارچوب این سیاست، تجدید آرایش سیاسی پیدا کنند و یا بقول بوش رئیس جمهور امریکا "دمکراتیزه" شوند و البته به زبان انسانی یعنی سهم بزرگتری از منابع و امکانات آنها نصیب امریکا شود. خلاصه در دعوی امریکا با امپریالیستهای دیگر به خصوص اروپا، امریکا خواهان سهم هر چه بزرگتری از کیک خاورمیانه است، نه اینکه سهم تاکونونی اش کم باشد بلکه بحث بر سر دست اندازی به سهم رقبا است. فکر نمی کنم که نیازی باشد که من برای شما توضیح دهم که جهت پیشبرد این سیاست امریکا از همه تاکتیک ها و روشها استفاده خواهد کرد و در صورت لزوم روشهایی را پس از امتحان رها و روش نوینی را پیش خواهد گرفت. خلاصه از تعویض کامل رژیم ها بوسیله حمله نظامی و جایگزینی آنها به شکلی کاملاً دمکراتیک!! و زیر سرنیزه سربازان امریکائی گرفته تا حل مسائل با رقبای امپریالیست خود در پشت میز مذاکره با به جا نگهداشتن رژیم های قبلی. از مثال لیبی که رژیم حاکم خود پیشبرنده سیاست امریکا شد تا انقلابات گل لاله و بمبارانها و محاصره اقتصادی، امریکا برای پیشبرد سیاست جدید خود پس از ۱۱ سپتامبر از هر فرصتی و از هر روشی سود جسته و

رأی آزاد مردم ما نیستند. از این لحاظ شاید بحث در مورد انتخابات اخیر غیر لازم شمرده شود. اما اجازه دهید این توضیح را بدهم که ضمن تأکید بر پوچ بودن و بی معنا بودن انتخابات در جمهوری اسلامی ما باید متوجه حساسیت اوضاعی که رژیم مضحکه انتخاباتی را در آن ترتیب می دهد، باشیم و در همین رابطه اهمیت بار معضلاتی که در مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفته را مورد توجه قرار دهیم.

بنابراین اگر انتخابات دیروز حائز اهمیتی است این نه در خود انتخابات بلکه در شرایطی است که رژیم را فرا گرفته و جمهوری اسلامی با تعیین رئیس جمهور جدید خود الزاماً باید به مقابله با معضلات و شرایطی بپردازد که با آنها مواجه می باشد. پس منطقی است که قبل از پرداختن به انتخابات اخیر به این بردازیم که این باصطلاح انتخابات در چه شرایطی رخ داده است و این شرایط چه پی آمدهایی برای جمهوری اسلامی بدنبال دارد.

از یک سو انتخابات در شرایطی برگزار میشود که بدنبال شکست "پروژه کلان اصلاحات" و رسوا شدن خاتمی، خیلی از کسانی که تا دیروز برای خاتمی هورا می کشیدند، با آشکار شدن هر چه بیشتر ماهیت تبلیغات فریبکارانه خاتمی و اصلاح طلبان حکومتی، بر تحریم انتخابات اخیر تأکید داشتند. گستردگی طیف نیروهایی که با دلائل و انگیزه های مختلف بر طبل تحریم این انتخابات می کوبیدند خود نشانه بارزی بود از شکست افسانه اصلاح طلبی جمهوری اسلامی که در سالهای گذشته تبلیغ میشد. در ۸ سال گذشته رژیم جهت آرایش چهره خونبار خود و فریب مردم و منحرف کردن خشم و اعتراض آنها در تلاش بود با "پروژه کلان اصلاحات" مردم را سرگرم نماید و ضمن اشاعه توهم امکان اصلاح رژیم از درون، انرژی اعتراضی آنها را به بیراهه بکشد. این امر البته به خصوص با تبلیغاتی که بر علیه هر گونه خشونت و قهر انقلابی میشد به فضاهای انتخاباتی جمهوری اسلامی حال و هوای تازه ای بخشید. اما با شکست مقتضاحانه پروژه اصلاحات خاتمی گرایشهای رادیکال به تدریج در سطح جامعه در وسعت هر چه

با سلام به تک تک رفقا و دوستانی که در اتاق حضور دارند و با تشکر از مسئولین اتاق که چنین برنامه ای را تدارک دیدند، همانطور که میدانید به مناسبت برگزاری نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در ایران قرار است امشب درباره انتخابات در جمهوری اسلامی با همدیگر به گفتگو بنشینیم.

قبل از هر چیز اجازه بدهید که به این واقعیت اشاره کنم که به نظر من در شرایط دیکتاتوری آشکار و لجام گسیخته و در شرایطی که رژیم حاکم آزادیهای دمکراتیک را به وحشیانه ترین شکلی لگد کوب نموده سخن گفتن از انتخابات آزاد بی معناست. و چنین نمایشاتی صرفاً جهت پوشش دمکراتیک دادن به دیکتاتوری حاکم سازمان می یابد. روشن است که یکی از نشانه های برقراری و وجود دمکراسی در یک جامعه امکان انتخابات آزاد می باشد. انتخاباتی که مردم طی آن امکان می یابند آزادانه اراده خود را ابراز نمایند. جهت بروز آزادانه چنین اراده ای بطور طبیعی آزادی انتخابات با آزادی بیان و عقیده، آزادی اجتماعات و احزاب و آزادی مطبوعات و غیره ملازمه دارد. یعنی بدون وجود چنین آزادیهایی در جامعه سخن گفتن از انتخابات آزاد معنایی ندارد و به سخنی پوچ تبدیل میشود.

نگاهی به انتخابات دیروز و چگونگی تدارک و برگزاری آن خود گواه بارزی است بر قلابی بودن و پوچ بودن آن. و این موضوعی است که در ایران به باوری عمومی تبدیل شده است. تبلیغات دروغین رژیم مبنی بر شرکت بیش از ۲۸ میلیون نفر در این انتخابات و یا بدور دوم کشیده شدن انتخابات مزبور هم تغییری در این واقعیت ایجاد نمی کند. چه وزارت کشور جمهوری اسلامی اعلام کند نه ۲۸ میلیون بلکه ۳۰ میلیون یا ۲۵ میلیون نفر در این انتخابات شرکت کردند و چه یکی از کاندیداها می توانست در همان مرحله اول ۵۰ درصد آرا را بدست بیاورد و به مقام ریاست جمهوری برسد و چه حالا که خودشان می گویند تاکنون حدود ۲۸ میلیون شرکت کرده اند و انتخابات بدور دوم رسیده تغییری در این واقعیت نمی دهد که برندگان این بالماسکه انتخاباتی برآمده از

البته در همه جا هم جهت پیشبرد این سیاست فریاد خواهند زد که فلان رژیم حقوق بشر را نقض کرده که واقعاً هم کار این رژیم ها همین بوده و یا دیگری در جهت تهیه سلاح های کشتار جمعی حرکت کرده که ممکن است کاملاً هم درست باشد. خلاصه دیکتاتوریهای حاکم در این کشورها در هر کجا باندازه کافی مشکل دارند که امریکا بتواند با تکیه بر یک یا چند تای آنها جهت پیشبرد این سیاست فضا سازی کند.

اگر به اتفاقاتی که در خاورمیانه می گذرد نگاه کنیم و اگر همین بحران هسته ای جمهوری اسلامی را دنبال کنیم می بینیم که همه بحث بر سر همین نکته است. یعنی انتهای بحث بحران هسته ای و گره کار به چگونگی پیشبرد سیاست امریکا و تأمین منافع هر چه بیشتر امپریالیسم امریکا در ایران به نسبت رقبای امپریالیست اش پیوند خورده است. بنابراین انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری در جمهوری اسلامی قرار است رئیس جمهوری را جایگزین خاتمی فریبکار سازد که در آینده می بایست جهت مقابله با روندهای ناشی از این شرایط که دو مؤلفه آنرا برشمردم گام بردارد.

شاید به همین دلیل هم هست که این باصطلاح انتخابات صحنه روی کار آمدن دوباره موجود رذل و جنایت کاری مثل رفسنجانی شده است. طلبه و قبیح و قصی القلبی که از سال ۵۷ در همه زد و بندهای سردمداران جمهوری اسلامی با امپریالیستها نقش آفرین بوده و در رسوائی ایران گیت از جمله کسانی بوده که سهم بزرگی از کیک اهدائی ریگان رئیس جمهور امریکا نصیب اش شده و در این فاصله از طلبه ای بی همه چیز به چهل و ششمین ثروتمند جهان تبدیل گردیده است. دزد رسوائی که آنقدر آبرو باخته بود که حتی در انتخابات قبلی مجلس با همه تقلباتی که کردند جزء ۳۰ نفر اول قرار نگرفت. و با وقاحت و رسوائی تمام بعداً او را نفر سی ام و سپس بیستم کردند و بالاخره هم مجبور شد از خیر شرکت در مجلس بگذرد. و دیدیم که دانشجویان مبارز چگونه با نوشتن ۳۰ برابر است با ۲۰ او را به مسخره گرفتند!

امروز با توجه به حساس بودن شرایط برای رژیم، بخشی از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی یکبار دیگر رفسنجانی را به جلو صحنه آورده اند. فردی که برای رسیدن به هدف از هیچ جنایتی رویگردان نبوده و در وقاحت و دریدگی ید طولائی دارد. و شاید درست به

همین دلیل هم هست که حامیان رفسنجانی این بار آگاهانه او را به جلو صحنه فرستاده تا باین وسیله به طرفهای معامله خود رسماً اعلام کنند که آماده هرگونه معامله ای می باشند.

امیدوارم که زیاد خسته تان نکرده باشم و زیاد هم از بحث اصلی دور نشده باشم. به هر حال اجازه بدهید که پس از اشاره به شرایط برگزاری انتخابات هر چه مشخص تر به مسئله انتخابات در جمهوری اسلامی بپردازم. همانطور که گفتم انتخابات بدون وجود آزادیهای دمکراتیک پوچ و بی معنا است. در ایران چه در دوران سلطنت پهلوی و چه در دوران سلطه جمهوری اسلامی مردم ما از چنین آزادیهایی محروم بوده اند. رژیم های سرکوبگر حاکم نشان داده اند که هیچ اعتبار و ارزشی برای رأی و نظر مردم قائل نبوده و جز با نادیده گرفتن رأی و نظر مردم و جز با پایمال نموده اراده توده ها از طریق اعمال دیکتاتوری و برقراری خفقان اموراتشان نمی گذرد.

روشن است که در کشوری که از زمان استقرار حکومت رضا خان میر پنج رو بنای سیاسی اش دیکتاتوری لجام گسیخته بوده، دیکتاتوری ای که وحشیانه حق انتخابات همگانی را لگدمال نموده اند، سخن گفتن از انتخابات حتی در حد و حدود و محدودیت های انتخابات در دمکراسی بورژوائی بی معنا است.

توجه به آنچه که در همین انتخابات دیروز رخ داد خود البته تازه ترین فاکت ها را جهت شناخت درست سیستم انتخاباتی در جمهوری اسلامی در اختیار ما می گذارد. برای نمونه می بینیم که از میان ۱۰۱۴ نفر کاندیدای شرکت در انتخابات که همگی اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی را به رسمیت شناخته و التزام عملی به ولایت فقیه را مورد تأکید قرار داده اند صلاحیت تنها ۶ نفر تأیید میشود. و سپس با دخالت ولی فقیه و به اصطلاح "حکم حکومتی"، شورای نگهبان صلاحیت دو کاندیدای دیگر را نیز تأیید می کند. بنابراین از میان ۱۰۱۴ نفر کاندیدا تنها صلاحیت ۸ نفر که همگی هم مرد هستند تأیید میشود و بقیه رد صلاحیت میشوند.

بنابراین جدا از فقدان همه الزاماتی که لازمه یک انتخابات آزاد است ما در اینجا با نوعی از انتخابات مواجه ایم که اولاً تنها کسانی که شرط و شروط های حاکمیت مثل التزام عملی به ولی فقیه را پذیرفته باشند حق دارند خودشان را کاندیدا نمایند و تازه از میان

این عده نیز شورای نگهبان به میل خود صرفاً صلاحیت تعداد محدودی را تأیید می کند و به مردم می گوید که تنها می توانند به آنهایی که این شورا صلاحیتشان را مورد تأیید قرار داده رأی بدهند. همین واقعیت نشان میدهد که در سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی رسماً مردم از حق رأی دادن به کاندیدای مورد نظر خود محروم هستند و آنها تنها می توانند از میان کسانی که شورای نگهبان برای آنها "انتخاب" نموده به فردی رأی بدهند. و این خود به روشنی یعنی انکار حق انتخاب مردم بوسیله جمهوری اسلامی و نشانه آشکاری است از غیر انتخابی بودن آنچه که از آن به نام "انتخابات" یاد می کنند.

جالب است بدانیم که این تنها مخالفین رژیم نیستند که بر اساس سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی بطور اتوماتیک از حق انتخاب شدن محروم میشوند بلکه شورای مزبور حتی از رد صلاحیت "خودی"های جمهوری اسلامی نیز ابائی ندارد. جدا از کسانی که با حکم حکومتی صلاحیتشان تأیید شد، در همین انتخابات رضا زواره ای که خود مدتها عضو شورای نگهبان بوده و در سالهای گذشته صلاحیت اش جهت شرکت در چندین انتخابات تأیید شده بود این بار بنا به هر مصلحتی نتوانست از زیر تیغ جنتی و شورای نگهبانش سالم رد شود. از مسئله نقش شورای نگهبان در دست چین کردن افراد و نقض حق مردم در انتخابات که بگذریم بالاخره پس از همه تصفیه ها تعدادی به جلو رانده می شوند و از مردم خواسته میشود که به آنها رأی بدهند!! خوب، روشن است که در هر انتخابات واقعی، مردم با بررسی برنامه های کاندیداهای مختلف و بررسی سوابق کار آنها قادر به انتخاب می شوند اما سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی آنقدر مسخره و غیر واقعی است که افرادی که به ترتیبی که گفتم به جلو صحنه رانده میشوند چون از قبل می دانند که رأی مردم تعیین کننده انتخاب آنها نمی باشد اساساً خود را ملزم به ارائه برنامه ای هم نمی بینند. در همین انتخابات اخیر قالیباف فرمانده سابق نیروی انتظامی جمهوری اسلامی این واقعیت را به عریانی تمام به نمایش گذاشت. وقتیکه او، یعنی قالیباف، اعلام کرد: "من برای حضور در انتخابات قصد ارائه برنامه ای ندارم". قالیباف وقاحت و حماقت را به آنجا رساند که گفت: برای دولت آینده "فکر خاصی" نکرده ام و فرصت زیادی هم برای تعمق نداشته ام "انشالله اگر رأی بیاورم بعد از پیروزی مفصل راجع به آن فکر خواهم کرد".

با توجه به آنچه که گفته شد روشن است که در جمهوری اسلامی، ما نه با انتخابات بلکه با انتصابات رژیم مواجه ایم و خود سرمداران رژیم هستند که تعیین می کنند نام چه کسی از صندوقهای رأی گیری خارج شود. بنابراین شرکت در چنین شعبده بازی ای جز بازی در بساطی که جمهوری اسلامی تعیین کرده معنائی ندارد. به همین دلیل هم بالماسکه های انتخاباتی جمهوری اسلامی همواره از سوی نیروهای انقلابی افشاء و تحریم گشته است. و این درست ترین سیاستی است که جهت ناکام کردن جمهوری اسلامی در رسیدن به اهدافش مورد تاکید قرار گرفته است.

می دانیم که یکی از نکات در انتخابات اخیر این بود که وزارت اطلاعات تحریم انتخابات را نوعی سرنگونی رژیم قلمداد نمود. این امر با توجه به گرایش بخش قابل توجهی از مردم به عدم شرکت در انتخابات تاکید دوباره ای است بر خواست مردم ما مبنی بر ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی با همه دسته بندیهای ضد انقلابی و ضد مردمی اش.

امیدوارم که زیاد خسته تان نکرده باشم به امید اینکه در بخش پاسخ به سئوالات، بیشتر به این بحث بپردازم، در پایان ضروری است که بار دیگر تاکید کنم که انتخابات در جمهوری اسلامی فاقد ارزش است و اگر این انتخابات حساسیتی برانگیخته قبل از هر چیز بدلیل شرایطی است که رژیم چه از نظر داخلی و چه خارجی در آن قرار گرفته و باصطلاح رئیس جمهور منتخب وظیفه دارد آرای میلیونی مردم را به چماقی جهت سرکوب مطالبات آنها و جنبش انقلابی شان و تسهیل شرایط جهت غارت هر چه بیشتر امپریالیستها بویژه امپریالیسم امریکا تبدیل نماید.

دروغ نشان دهند که "رقابتی" وجود دارد خود را کاندید می کنند و گاه خود نیز از صحنه خارج میشوند، مثل محسن رضایی که چند روز قبل از انتخابات اخیر علیرغم آن همه تبلیغات و ادعاها انصراف خود را اعلام کرد.

نکته بسیار مهمی که در آخر باید روی آن تاکید کنم این است که در سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی علیرغم اینکه رأی مردم فاقد ارزش است اما حضور آنها لازم و ضروری است و حتی ماشین تبلیغاتی رژیم وظیفه دارد که این حضور را هر چه می تواند پر رنگ تر و بزرگ تر نشان دهد و وزارت کشور رژیم نیز وظیفه دارد تا با آمارسازیهایی گوناگون و تقلب در آرای انتخاباتی تا می تواند تعداد شرکت کنندگان را افزایش داده و برنده باصطلاح انتخابات را حاصل رأی تعداد بیشتری نشان دهد. مطالعه متن اعتراض کروی در مورد تقلب در انتخابات دیروز خود گویای نکات فراوانی است. کروی با برگزاری کنفرانس مطبوعاتی اعتراض کرده و میگوید تقلب شده است. او مدعی است که نفر دوم بوده ولی در عرض چند ساعت با جا به جا شدن یک میلیون رأی نفر سوم شده و احمدی نژاد شده نفر دوم. خوب همین ادعای کروی که حالا خواهان دخالت خامنه ای شده نشان می دهد که تقلب چه نقش و جایگاهی در سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی دارد.

نیاز جمهوری اسلامی به وسیع نشان دادن پایگاه مردمی اش همواره یکی از دلایلی بوده که رژیم را مجبور کرده با ترساندن مردم و تطمیع بخش هایی از مردم، و تقلب در صندوق های رأی گیری، حد مشارکت مردم را بالاتر از حد واقعی نشان دهد. به همین دلیل هم بود که خامنه ای در دیدار با گروهی از دانشجویان "مشارکت حداکثری مردم" در انتخابات را مهم ترین مسئله انتخابات اخیر نامید.

تعمق روی همین حرفهایی که باصطلاح جزئی از مبارزه انتخاباتی این فرمانده سابق نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی است اوضاع انتخابات در این رژیم را روشن تر می سازد. در شرایطی که مردم باید با بررسی برنامه های کاندیداها در مورد آنها به قضاوت بپوشند جناب قالیباف رسماً می گوید که نه "فکر خاصی" کرده و نه "تعمق" ای روی برنامه انتخاباتی خود داشته یعنی در نظر قالیباف و افرادی مثل او مردم باید بدلیل قیافه و هیکل و سوابقی که از او در رژیم جمهوری اسلامی می شناسند به ایشان رأی بدهند و تازه وقتی که پیروز شد برنامه انتخاباتی خودشان را تهیه می کنند. واقعاً بهتر از این نمیشد مسخره بودن انتخابات در جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشت. در شرایطی که مردم شاهدند که آنهایی که برنامه ارائه می کنند هیچ گام عملی جهت تحقق وعده های دروغ و فریبکارانه انتخاباتی خود بر نمی دارند، مثل همین خاتمی، این یکی اساساً مسئله برنامه انتخاباتی را به بعد از انتخاب خودش موکول کرده است!!

البته این امر تا حدی انعکاس این واقعیت هم هست که خود این افراد نیز می دانند که سیستم انتخاباتی در جمهوری اسلامی طوری سازمان یافته که رأی مردم دخالتی در انتخاب کاندیداها ندارد به همین دلیل می دانند که اگر از سوی نهادهای قدرتمند رژیم قرار بر انتخاب آنها باشد نیازی هم به "برنامه" نیست و اگر هم وظیفه شان صرفاً شرکت در انتخابات جهت گرم کردن تور انتخابات باشد و نقش شان نیز نقش دکور باشد که باز هم نیازی به "برنامه" نمی باشد. در سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی که به شعبده بازی بیشتر شباهت دارد تا انتخابات و اساساً جهت بزک کردن چهره خونبار دیکتاتوری حاکم سازمان داده میشود، افراد مختلفی صرفاً به این دلیل که به

شیوه های سربازگیری در آمریکا

مایلند به ارتش آمریکا ملحق شوند کاسته می شود. از این جهت است که ارتش آمریکا به ترفندهای مختلف برای سربازگیری دست می زند. به عنوان مثال طبق گزارش نیویورک تایمز، هنگام استخدام، در برخی موارد از انجام معاینات و تحقیقات روانشناسی معمول در استخدام سربازان جدید صرفنظر می شود. به

دولت آمریکا که تاکنون موفق نشده نیروی پلیس و ارتش عراق را برای سرکوب مقاومت مردم عراق منسجم کند و مجبور است که تعداد زیادی از نیروی نظامی خود را به این منظور به طور ثابت در عراق نگه دارد، در جذب سرباز جدید به ارتش دچار مشکل شده است. حتی با افزایش حقوق سربازان، هر روز از تعداد کسانی که

عنوان مثال یک مرد ۲۱ ساله مقیم اوهایو توانسته است بلافاصله پس از اتمام سه هفته معالجه در بیمارستان روانی به استخدام ارتش درآید.

اخیراً نوجوان ۱۷ ساله ای به نام "دیوید مک-سوانی" برای انجام یکی از تکالیف مدرسه اش در مورد شیوه سربازگیری در ارتش آمریکا، به ارتش مراجعه کرده و درخواست ملحق شدن به آن را کرد. او به طور مخفیانه از مکالماتش در آنجا فیلم برداری کرد و این فیلم در برخی از رسانه های آمریکایی پخش شدند. در این فیلم

دید می شود که وقتی دیوید می گوید که دبیرستان را نیمه تمام رها کرده و دیوید دبیرستان را که یکی از شرایط ورود به ارتش است ندارد، افسر مأمور به او می گوید که مهم نیست و برای حل این مشکل دیوید می تواند یک دیوید تقلبی دبیرستان تهیه کند. وقتی هم که دیوید گفت که به ماریجوانا معتاد است، افسر ارتش او را به محلی که میتوان داروی سم زدایی تهیه کرد برد و راهنمایی اش کرد که چگونه با استفاده از آنها تست آزمایش های خون خود را با موفقیت بگذراند.



در افشای خیمه شب بازی انتخاباتی جمهوری اسلامی!

رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در صدد برگزاری خیمه شب بازی دیگری زیر نام نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در اواخر ماه جاری ست. هیات حاکمه در شرایطی به سازمان دادن "انتخابات" و زدن ماسک "دمکراتیک" بر چهره رژیم دیکتاتوری حاکم پرداخته که دستانش تا مرفق به خون کارگران و خلقهای تحت ستم ما آغشته است. در موقعیت کنونی نیز این رژیم در سطح داخلی و خارجی با یک بحران فزاینده روبروست. این بحران از یکسو خود را در وقوع و گسترش روزمره اعتصابات و اعتراضات و حرکات قهرآمیز میلیونها تن از کارگران و زحمتکشان و خلقهای ستمدیده نشان می دهد که کمرشان در زیر ظلم و ستم و سرکوب ناشی از سالها حکومت نظام بوزوازی وابسته خم شده و با خواست سرنگونی رژیم حاکم و برقراری دموکراسی و عدالت اجتماعی بطور روزمره بر علیه حکومت قد علم می کنند. از سوی دیگر در سطح بین المللی نیز رژیم جمهوری اسلامی با بحران ناشی از تهدیدات سیاست "خاورمیانه بزرگ" توسط امپریالیسم امریکا و در نتیجه **احتمال** دچار شدن به سرنوشت رژیمهای مزدور طالبان و صدام حسین مواجه می باشد. در چنین شرایطی ست که دستگاه های تبلیغاتی حکومت یکبار دیگر با تمامی ظرفیت های فریبکارانه خویش بکار افتاده اند تا با عوامفریبی و تطمیع و با تهدید و مرعوب ساختن توده ها، بکشند مردم بیشتری را به پای صندوقهای مارگری کشانده و با نمایش "ارای میلیونی" برای دیکتاتوری سراپا جنایت و سرکوب خویش در انظار بین المللی "مشروعیت" کسب کنند. در چنین چارچوبی ست که خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی "مهمترین مساله" در نمایش انتخاباتی را "مشارکت حداکثری" مردم می خواند و در همان حال گردانندگان وزارت اطلاعات حکومت نیز با ارباب مردم به آنها دندان نشان داده و رای ندادن و تشویق به "تحریم" را معادل تلاش برای "براندازی نظام" معرفی می کنند.

در این شکی نیست که اکثریت قاطع توده های محروم ما با توجه به تجارب خویش از تمامی مضحکه های انتخاباتی سازمان یافته توسط جمهوری اسلامی، با دیده بی محلی و تنفر به "انتصابات" در پیش رو و سازمان دهندگان آن برخورد نموده و آن را تحریم خواهند نمود. این واقعیت و مشاهده چنین اوضاع بحرانی ای، طیف وسیعی از مرتجعین وابسته به طبقات حاکم و چاکران نظام استثمارگرانه حاکم نظیر گنجی، منتظری و طبرزدی را به تکاپو انداخته تا در مقطع "انتخابات"، پرچم "تحریم" را برافراشته با شعار انتقاد از "اشتباهات گذشته" به میدان بیابند. این طیف می کوشند تا شعارهای مردم پسندانه و ضد حکومتی سر دهند و با گرفتن پز دموکراسی و مردم سالاری تلاش می ورزند تا در لوای "تحریم انتخابات" توده ها را به این قانع کنند که می توان با ایجاد برخی تغییرات روبنایی در نظام سرمایه داری وابسته حاکم و حداکثر با برداشتن سایه شوم ولایت فقیه از این نظام، جامعه تحت سلطه ما را بسوی آزادی و عدالت اجتماعی رهنمون نمود. روشن است که توجه به تجربه سیاه چندین دهه حیات توده های تحت ستم در نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، چه در زمان شاه و سیطره حکومت "غیر مذهبی" و چه در زمان جمهوری اسلامی و رژیم با لفافه های "مذهبی"، بهترین بستری ست که می توان با رجوع به آن بطرز روشنی کذب وعده ها و سالوسی نهفته در ورای "انتقادات" این نیروها و سایر وابستگان به طبقه حاکم را دریافت و معنای واقعی شعار "تحریم" سر داده شده از سوی این نیروها را نیز درک کرد. در حالی که واقعیات زندگی توده های تحت ستم ما نشان می دهند که دیکتاتوری روبنای ذاتی نظام اقتصادی سیاسی حاکم بر ایران، یعنی نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم می باشد. و در شرایط بقای این نظام هر تغییری هم که در نحوه آرایش رژیمهای سیاسی حافظ این نظام صورت گیرد، این امر تغییری در اعمال دیکتاتوری بر تمامی عرصه های حیات توده ها نمی دهد. و در نتیجه استثمار و سرکوب کارگران و زحمتکشان ادامه می یابد. بنابر این چنین نیروهای دشمنان قسم خورده مردم ما هستند که در واقع می کوشند تا در شرایط بحرانی فطری با سرمایه گذاری روی بی آبرویی و ورشکستگی رژیم جمهوری اسلامی در نزد مردم ما، زیر لوای "تحریم" به صفوف آنها رخنه کرده و با ایده حفظ نظام ضد خلقی حاکم، جنبش آزادی خواهانه توده ها را به انحراف ببرند.

در شرایطی که سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و تمامی دارودسته های رنگارنگ آن پیش شرط برقراری یک انتخابات آزاد و دمکراتیک در جامعه ما خواهد بود، بنابر این شعار تحریم باید منعکس کننده چنین موضع و بیانگر چنین حقیقتی باشد. برای رسیدن به آزادی و دموکراسی، باید تمامی نیروها و امکانات موجود به بستر مبارزه برای سرنگونی این رژیم ددمنش و نابودی نظام استثمارگرانه حاکم یعنی نظام سرمایه داری وابسته سرازیر گردند. این معیار و مرزی ست که صف مدافعان واقعی و پیگیر آزادی و دموکراسی برای توده ها را از صف مرتجعین رنگارنگ و فریبکاران و سازشکاران متمایز می نماید.

نابود باد رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی!
پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان
جریکهای فدائی خلق ایران
۱۵ خرداد ۱۳۸۴

کارگرانی برای دور انداختن: ارتش ذخیره کار امروز

نوشته "فرد مگ داف" و "هاری مگ داف" از ماهنامه "مانتلی ریویو" آوریل ۲۰۰۴

Fred Magdoff and Harry Magdoff

ترجمه: غلام

قسمت دوم

سلاحی برای سرمایه

ارتش ذخیره کار، تأمین کننده منافع بسیاری برای سرمایه است. به این دلیل که اساساً کارگران فقط زمانی به خدمت گرفته می شوند که نیروی کارشان سوددهی زیادی داشته باشد، از این گذشته ارتش ذخیره ابزاری است در دست سرمایه دار جهت کنترل کارگران. به هر حال وجود دریائی از توده کارگر بیکار حاضر و آماده، تا به دلخواه سرمایه دار جهت جلوگیری از افزایش دستمزدها جایگزین کارگران شاغل گردند، یکی از ارکان نظام اقتصادی سرمایه داری و سلاحی در دست سرمایه داران و دولت حافظ منافع آنهاست.

این واقعیت که کارگران می دانند در جریان رکود و بحران و یا در شرایطی که سرمایه دار به منظور استفاده از نیروی کار ارزانتر، کارخانه را به کشور دیگری منتقل کند، می توانند به سادگی کارشان را از دست بدهند زمینه عینی ایجاد یک نیروی کار سر به راه و گوش به فرمان می گردد. نیروی کارگری که راحت تر می شود کنترلش کرد.

شمار بسیار بزرگی از کارگران، به عدم امنیت واقعی شغلشان واقفند. برای مثال در فاصله بین سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ نزدیک به ۲۰ درصد از مجموع کارگران آمریکائی - و حدوداً از هر چهار کارگری که کمتر از ۴۰۰۰۰ (چهل هزار) دلار سالانه درآمد داشتند - یک نفرشان چه از مشاغل تمام وقت و چه نیمه وقت بیکار گردیدند. هر ساله در ایالات متحده بیش

از سی میلیون شغل از بین می رود و حدوداً همین درصد ایجاد می گردد یعنی سالانه رقمی برابر با ۲۰ درصد کل مشاغل. با توجه به چنین سطحی از فقدان امنیت کاری، کارگران شاغل در جوئی بسر می برند که هرآینه احتمال دارد اخراج شوند. هنگامیکه عضوی از خانواده و یا دوستی بیکار می شود، احساس عدم امنیت شغلی در کارگرانی که هنوز کاری دارند تقویت می شود و روحیه مبارزه رادیکال در آنها ضعیفتر می شود. بعلاوه این موضوع چندان ناشناخته ای برای کارگران نیست که در همان حال که آنها بیکار می شوند، کارگران تازه استخدام شده جای آنها را اشغال کنند. عملی که موجب ضربه زدن به غرور کارگران می گردد. در چنین اوضاعی اخراج سازماندهندگان اتحادیه های کارگری در صنایع فعلی با دردسر کمتری انجام می شود زیرا که کل نیروی کار در چنین صنایعی در سال اخراج و دوباره استخدام می گردند و کارگران این را می دانند که رهبران میلیتانت و سازماندهندگان اعتراضات کارگری دوباره استخدام نمی گردند. استفاده از کارگران نیمه وقت و موقتی حاضر و آماده - زیرا که انسانهای بی شماری قادر به یافتن کار تمام وقت نیستند - بعلاوه استفاده از کارگران پیمانکار جهت کنترل نیروی کار و تضعیف موقعیت کارگرانی که بطور تمام وقت به کار اشتغال دارند، تاکتیک های دیگری هستند که از طرف سرمایه داران و دولت حافظ منافع آنها بکار گرفته می شوند. دستمزد کارگران نیمه وقت و موقتی و هم چنین کارگران پیمانکار عموماً کمتر از مقدار دستمزدی است که

به کارگران تمام وقت پرداخت می گردد، اضافه بر این کارگران موقتی، پیمانکار و نیمه وقت به جز همان دستمزد نازل و خشک و خالی مشمول مزایای دیگری مثل بیمه درمان و بهداشت، تعطیلات با دستمزد و بیمه بازنشستگی و ... نمی گردند. کار موقتی صرفاً محدود به مشاغل سطح پائین نمی گردد. از قراردادهای موقت بطور وسیع در مدارس عالی استفاده می گردد، در دانشگاهها جهت پائین نگاه داشتن هزینه نیروی کار، استادانی که بطور نیمه وقت در دانشگاهها تدریس می کنند استخدام می گردند. این روش هم چنین مدیران، برنامه ریزان کامپیوتر و خلاصه متخصصین در زمینه های مختلف را نیز در بر میگیرد. نیروی کاری که از طریق بنگاههای کاریابی مشاغل موقت تأمین می گردد آن بخشی از نیروی کار می باشد که سرعت در حال رشد است، این بخش در حال حاضر ۳ درصد یعنی حدود ۴ میلیون از کارگران غیر کشاورزی بخش خصوصی را تشکیل میدهد.

مشاغل دائمی و تمام وقت، بخش در حال کاهش مشاغل در ایالات متحده هستند. یک چهارم کل کارگران اکنون دارای مشاغلی با شرایط غیر استاندارد می باشند، اکثر این کارگران یا موقتی و یا نیمه وقت هستند. استفاده از کارگران پیمانی (قراردادی) که برای شرکتهای پیمانکار مستقل کار می کنند و دستمزد خود را از این شرکتهای دریافت می دارند، کارگران را در شرایط و موقعیت نامساعدی قرار داده و هم زمان صاحب

کار اصلی در موقعیتی قرار می گیرد که هر رفتار ناعادلانه ای را بدون ترس از عواقب آن با کارگران داشته باشد و بعداً هم خیلی ساده منکر آن رفتار شود. استفاده از کارگران قراردادی بویژه در بخش کشاورزی و بخش نظافت بسیار گسترده است. کارگران قراردادی ممکن است در صنایع فصلی و یا مشاغل دراز مدت تر کار کنند. استفاده گسترده از کارگران پیمانکار در بخش نظافت کاری توسط فروشگاه زنجیره ای "وال مارت" در پائیز سال گذشته افشا شد و معلوم گردید که بسیاری از کارگران نظافت چی وال مارت، در حقیقت کارگران مهاجر غیر قانونی هستند. سخنگوی وال مارت ادعا کرد که آنها نیز از شنیدن موضوع استفاده غیر قانونی از کارگران مهاجر و نقض قوانین کار در فروشگاه شوکه شده اند.

کارگران در چنین موقعیتی مورد استفاده غیر انسانی از جانب پیمانکارانی می گردند که وظیفه شان تأمین نیروی کار ارزان و قابل کنترل است. استفاده از مهاجرین، کارگرانی که چه بطور قانونی و چه غیر قانونی کسب اشتغال کرده اند، کارگرانی که به حقوق خود آشنائی ندارند و یا ترس از دست دادن کارشان سبب می شود که حتی از حقوق ناچیز خود نیز چشم ببوشند، سرمایه دار را قادر می سازد تا از اینگونه ضعف ها جهت کنترل آنها سود جوید. بسیاری از کارگران قراردادی به زبان انگلیسی تکلم نمی کنند و این عامل دیگری در وابستگی و اتکاء آنها به روسای پیمانکارشان می باشد. کارگران نظافت چی در وال مارت در ازای تمام ساعاتی که کار می کردند

صاحبان کار درباره چگونگی شانه خالی کردن از پرداخت اضافه کار به کارگران کم درآمد می دهد (نیویورک تایمز ۵ ژانویه ۲۰۰۴). آیا مضحک نیست که "قانون ملی روابط کار" چنین بگوید: "سیاستهای اعلام شده ایالات متحده مشوق اعمال و پروسه های چانه زندهای جمعی برای کسب توافق است. سیاستها و اعمالی که حافظ فعالیتهای کارگری مانند آزادی تجمعات، آزادی تشکل و انتخاب نماینده از میان خود برای مذاکره حول قوانین و شرایط کار و دیگر حفاظت هاست".

قانون "روابط ملی کار" در یک دوران استثنائی در تاریخ ایالات متحده و هنگامی به وجود آمد که در اثر بحران، همسوئیهای ظاهری میان نیروها از جمله سرمایه دارانی که نگران ضربه پذیری سیستم بودند و جنبش رادیکال کارگری ایجاد شده بود. هرچند این قانون هنوز روی کاغذ پابرجاست اما مکرراً از جانب دولت سرمایه داران پایمال می گردد.

(ادامه در صفحه ۱۵)

می توان درجه ترس نیروی کار از مقابله با صاحبان کار و مدیران را با در نظر گرفتن کاهش شمار کارگرانی که در خواباندن کار شرکت کرده اند (اعتصابات رسمی و غیر رسمی و هم چنین آنجا که صاحب کار مانع ورود کارگران به سر کار می گردد) سنجید. در فاصله سالهای ۲۰۰۲-۱۹۷۸ حد متوسط روز کار از دست رفته بر اثر خواباندن کار بوسیله کارگران ۶۵ درصد کاهش پیدا کرد، یعنی از حدود بیست میلیون به هفت میلیون رسید. نتیجه چنین کاهش در اعتراضات کارگری سبب از دست دادن آن حقوقی گردیده که دست آورد مبارزات کارگران در گذشته بوده است.

در فاصله سالهای ۱۹۷۳ تا ۲۰۰۰ "حد متوسط درآمد واقعی ۹۰ درصد از مالیات پردازان آمریکا عملاً ۷ درصد کاهش داشته است" (پال کورگمن، نشریه هملت ۵ ژانویه ۲۰۰۴).

با توجه به چنین فضای ضد کارگری ایجاد شده توسط دولت و ثروتمندان - مانند راهنماییهایی که ادارات کار به

آشکارا تهدید بزرگی برای مشاغل تدریس و استادان دانشگاهی است. هر چند که بطور کلی وجود ارتش ذخیره کار دائمی، تهدیدی برای زندگی کارگران است، اما باید گفت این خطر بویژه در دوره حاضر بسیار قوی ست.

در ایالات متحده جنگ مستقیم علیه نیروی کار سازمانیافته در دهه ۱۹۸۰ در دوران ریاست ریگان با شکست اعتصاب کارکنان برج کنترل پروازهای هوایی و اخراج دسته جمعی آنها آغاز گردید. رئیس جمهور دستور اخراج اعتصابیون را علیرغم پتانسیل مخرب این عمل برای صنایع خطوط هوایی و خطر آن برای امنیت پروازهای هوایی صادر کرد. این عمل زمینه ای شد برای اینکه بار دیگر صاحبان سرمایه با خشونت بیشتری بر علیه کارگران عمل کنند. اجرای قانون "روابط ملی کار"، ترس کارگران از خطر اخراج در اثر انتقال کارها به خارج و به نقاط دیگر کشور، و عملکرد بی رحمانه علیه نیروی کار و نظایر این عوامل سبب ایجاد یک نیروی کاری هر چه مطیع تر گشته است.

دستمزدی دریافت نمی کردند. علاوه بر این وال مارت آنها را تحت فشار قرار میداد تا هفت روز هفته را کار کنند، اما این کارگران نه آشنائی به حقوق ناچیز خود داشتند و نه مکانیزمهایی وجود داشت که بتوانند از کانال بکارگیری آنها برای کسب دستمزدهای پرداخت نشده اشان و برخورداری از روز تعطیل اقدام کنند.

وسيله دیگری که سرمایه دار جهت پائین نگاه داشتن هزینه کار از آن بهره برداری می کند، تقسیم تولید به بخشهای مختلف می باشد. بطور مثال انتقال تولید قطعات اتوموبیل و یا وصل کردن قطعات گوناگون بهم برای ساختن کالاها (مونتاژ)، تا ارائه خدمات تلفنی به کشورهای ارزانتر. این گرایش (Trend)، جهت تبدیل بخشی از نیروی کار که سابقاً دارای امنیت شغلی و غالباً دارای دستمزدهای بالا بود (با حفاظت قوی اتحادیه ای) به اعضای از لایه های پائینی ارتش ذخیره کار به خدمت گرفته شده است.

بخش خدمات بطور فزاینده ای به خارج منتقل می شوند. "اکنون شرکتهای انجام بخش زیادی از فعالیتهای خدماتی شان یعنی آن عرصه هایی که برای شرکت اساسی نیستند مانند رسیدگی به مزایای کارگران، امور مالی و حتی حسابداری را به آنطرف دریاها منتقل می کنند" (نیویورک تایمز، ۳۱ ژانویه ۲۰۰۳).

انتقال کارهایی مثل برنامه ریزی کامپیوتر و کارهای دیگری که بوسیله کارکنان یقه سفید انجام می شوند بطرز فزاینده ای به خارج از مرزها منتقل می شوند.

محبوبیت رو به رشد دروس اینترنتی امکان دیگری است که با استفاده از آن حتی آموزش در سطح دانشگاهی نیز به خارج از کشور منتقل شوند. همکار یکی از نویسندگان این مقاله اخیراً یک کورس را با دو مدرسه اینترنتی یکی در کالیفرنیا و دیگری در یونان به پایان رسانید. این

تظاهرات بر علیه خیمه شب بازی انتخاباتی رژیم در لندن



در تاریخ ۱۷ جون ۲۰۰۵، بساط انتخابات قلابی رژیم جمهوری اسلامی در چندین کشور اروپائی به صحنه تظاهرات و پیکت های اعتراضی و افشاگرانه نیروهای انقلابی و ایرانیان مبارز بر علیه حکومت جمهوری اسلامی بدل گشت.

در همین تاریخ در لندن نیز تظاهراتی در مقابل کنسولگری جمهوری اسلامی در این شهر برگزار شد. نیروهای سیاسی مختلف و از جمله فعالین چریکهای فدائی خلق با انتشار فراخوان های مختلف، خواهان شرکت ایرانیان مبارز در این حرکت شده بودند. در این حرکت اعتراضی قریب به ۱۲۰ تن از ایرانیان شرکت کرده و ساعت ها با سر دادن شعار به افشاگری بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و انتخابات قلابی اش پرداختند. به گونه ای که تعدادی از افرادی که به قصد رأی دادن به محل کنسولگری نزدیک می شدند، به رغم حفاظت شدید و مسلحانه پلیس انگلستان از محل رأی گیری، با دیدن صف مخالفین و تظاهرات آنان از تصمیم خویش منصرف شده و محل را ترک می کردند. در جریان این پیکت اعتراضی، شعارهای متعددی به زبانهای فارسی و انگلیسی بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و انتخابات قلابی آن سر داده شد که برخی از آنها به شرح زیر می باشد:

"انتخابات قلابی تحریم باید گردد"، "این رژیم دیکتاتور رأی دادن ندارد"، "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "جمهوری اسلامی قاتل زحمتکشان"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "کارگر زندانی آزاد باید گردد"، "مرگ بر رژیم ضد زن"، "مرگ بر حکومت مذهبی"، "مرگ بر خاتمی، خامنه ای، رفسنجانی"، "زنده باد سوسیالیسم" و...

شایان ذکر است که پلیس انگلستان با اعزام نیروی قابل توجه به حفاظت از کنسولگری جمهوری اسلامی در محل پرداخته و اجازه نزدیک شدن تظاهرکنندگان به محل رأی گیری را نمی داد. ■

ویکتور خارا

صدای رسای توده‌های ستمدیده



نادر ثانی

قسمت اول

نخست با اسطوره مرگش، سپس با صدای گرمش و هنر جاودانیش، پس از آن با توان مبارزاتیش و در پایان با داستان زندگییش آشنا شدم و اینک که زمان و توان نوشتن در مورد او پیش آمده، نمی‌توانم بگذارم و بگذرم. باید با گذار از آنچه خوانده‌ام و شنیده‌ام بنویسم و بیش از سی و یک سال پس از مرگ قهرمانانه‌اش، ندای او، ندایی که صدای رسای توده‌های ستمدیده، نه تنها در آمریکای لاتین بلکه در تمام جهان بود، را به گوشه‌هایی دیگر برسانم.

"ویکتور خارا Victor Jara" در روز ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۲ در گوشه‌ای از شهرک روستایی "لونکن Lonquen"، در حاشیه "سانتیاگو Santiago" پایتخت شیلی در آمریکای جنوبی به دنیا آمد. او که کوچکترین فرزند خانواده بود، دو خواهر و یک برادر بزرگتر از خود داشت. پدر و مادرش ریشه در خانواده‌هایی روستایی داشتند. پدرش "مانوئل Manuel" کارگری ساده و زحمتکش روستایی بود و مادرش "آماندا Amanda" از جمله زنان محروم آمریکای لاتین بود که دست به هر کاری، از جمله زدن گیتار و خواندن در جشنهای محلی، می‌زد تا بتواند لقمه‌ای نان به سفره مختصر خانواده اضافه کند. خانواده ویکتور یکی از بسیار خانواده‌های

پدر ویکتور، مانوئل، مدتها بود که مانند بسیاری دیگر از مردان زحمتکش و محروم آمریکای لاتین از سویی برای فرار از دشواریهای زندگی به الکل پناه برده و در دام الکل افتاده بود و از سوی دیگر دارای روحیه‌ای بسیار خشن شده بود. چه شبهای بسیاری که پدر مست و لایعقل از میخانه‌های به خانه آمده و فریادزنان "آماندا" را که با پیکر ناتوان خود از فرزندانشان محافظت می‌کرد، مورد ضرب و جرح قرار می‌داد. آماندا که می‌دانست طاقت فرزندانش برای تحمل کتکهای پدر به مراتب کمتر از طاقت اوست، نه تنها "سهم خود" را از کتکهای مانوئل دریافت می‌کرد، سدی هم در مقابل پیکر نحیف فرزندانش می‌شد و به جای آنان نیز مورد ضرب قرار می‌گرفت. ویکتور در یکی از اشعار خود به پدر و مادرش اشاره کرده و می‌گوید:

"چهره پدرم را به مثابه
سوراخی روی دیوار
ملافه‌هایی که با گل آلوده شده‌اند
به یاد دارم.
و مادرم را که همیشه کار می‌کرد."

پس از چند سال مانوئل به روستایی دورافتاده کوچ کرد تا در آنجا به کشت و زرع بپردازد. آماندا در کنار فرزندانش در لونکن باقی ماند تا در شرایط مالی بدتر، اما همزمان در شرایط انسانی بهتری، به بزرگ کردن فرزندانش بپردازد. مدت کوتاهی پس از کوچ مانوئل فاجعه‌ای در خانواده ویکتور رخ داد. قابلمه بزرگ پر از آب جوشی به روی ماریا، خواهر بزرگ ویکتور، ریخته و بدن ضعیف و ناتوان او را به شدت سوزاند. به مادر ویکتور گفتند که بهترین راه برای کمک رساندن به ماریا کوچ کردن به سانتیاگوست. او نیز مختصر داری خانواده را جمع کرده و با فرزندان کوچک خود به سانتیاگو نقل مکان کرده و ناچار شد که برای کسب لقمه‌ای نان به خرده‌فروشی در بازارهای سانتیاگو بپردازد.

آماندا زنی پرنرزی و پرکار بود که با وجود دشواریهای بسیاری که شرایط اجتماعی به او تحمیل کرده بود، امید خود به آینده‌ای بهتر برای خود و فرزندانش را از دست نمی‌داد و تمامی تلاش خود را به کار می‌برد که فرزندانش در محیطی سرشار از شادی و صفا رشد کنند. شبها با وجود خستگی فراوان از کار روزانه گیتاری را که در گوشه‌ای از اتاق به دیوار آویزان بود برداشته و با صدای گرمش، نوای زیبایی را که انگشتانش از

حال کارشناس آلاتی که در اجرای این موسیقی به کار گرفته می‌شوند، بود، کافه کوچکی در سانتیاگو داشت. از سویی کتیش برای دیدار هر چه بیشتر ویولتا و از سویی دیگر شوق کمک تا سرحد امکان به او باعث شد که ویکتور به کار در کافه ویولتا بپردازد. با گذشت زمان او هر چه بیشتر و منظم‌تر به خواندن در این کافه پرداخت. تا این زمان موسیقی ویکتور خارا تنها به گوش افراد معدودی که در اینجا و آنجا نظاره‌گر برنامه‌های او بودند، رسیده بود. اما سرانجام در سال ۱۹۶۶ نخستین صفحه او بیرون آمد و با استقبال بسیار روبرو گردید. نام "ویکتور خارا" با این صفحه در میان مردم مطرح شد.

هنوز سالهایی پس از بیرون آمدن این صفحه، ویکتور همچنان با به دوش داشتن مسئولیت اداره یک تئاتر به کار هنری خود در زمینه تئاتر می‌پرداخت. با این حال رفته‌رفته توجه و زمان بیشتری را معطوف به خواندن و فعالیت‌های مشخص سیاسی می‌نمود. در سال ۱۹۶۷ او همکاری خود با گروه "کیلاپایون" Quilapayun که یکی از مهمترین گروه‌های خلقی در چهارچوب موسیقی شیلی بود را آغاز کرده و از جمله آهنگی به نام "سرباز El soldado" را برای آنان تنظیم کرد. در این ترانه از جمله آمده است:

"سرباز، به من شلیک نکن،

به من شلیک نکن سرباز!

می‌دانم که دستان تو می‌لرزند،

مرا نکش!

من برادر تو هستم."

در همین سال موفق به ایجاد صفحه‌ای شد که آن را به خاطر "شبح El aparecido" که در واقع کسی جز یکی از ایدال‌های خارا یعنی "ارنستو چه گوارا" نبود، تقدیم نمود! ویکتور خارا به خوبی می‌دانست که کمپانی صفحه به هیچوجه قبول نمی‌کند که صفحه مستقیماً به "چه گوارا" تقدیم شود و از این‌رو با به خرج دادن ابتکاری در رابطه با تقدیم صفحه به "چه" در ترانه‌ای از این صفحه مستقیماً از او یاد کرده و او را ستایش نمود.

سال ۱۹۶۹ نقطه عطفی در مبارزات توده‌های شیلیایی بر علیه دولت دست‌راستی و وابسته "ادموندو پرز زوکویچ" Edmundo Perez Zucovic بوجود آمد. گروهی از محرومترین

همیشگی‌شده بود، به زادگاهش لونکن برگشت. اما نه کاری داشت و نه امکانی که بتواند با استفاده از آن به کسب معاش پرداخته و زندگی بخور و نمیری را سر نماید.



به همراه چند دوست گروهی تشکیل داده و به نواختن موسیقی در کوی و برزن پرداخت. همزمان تلاش کرد تا به همراه دوستانش کاوشی جدی در امر موسیقی خلق شیلی بکند. پس از مدتی توجهش به هنر تئاتر نیز جلب شده و در کنار کار شاقی که پیش گرفته بود به تحصیل این هنر در "مدرسه تئاتر" در "دانشگاه شیلی" پرداخت.

این، نخستین بار بود که امری به تمامی توجه او را جلب خود کرده بود. با اشتیاق فراوان به تحصیل پرداخت و بخصوص در زمینه کارگردانی استعداد فراوانی از خود نشان داد. از این‌رو زمانی که وی دوره هنرپیشگی را به پایان رساند، از سوی مسئولان دوره کارگردانی تشویق شد که تحصیل در این دوره را آغاز نماید. سالهایی که در پیش بودند، سالهایی بسیار پربار برای ویکتور خارا و تئاتر شیلی شدند. ویکتور در برنامه‌ریزی، تهیه و به ثمر رساندن بسیاری از پروژه‌های تئاتری شرکت کرده و توان بسیار خود را به نمایش گذارد.

ویکتور به خواندن و مطالعه موسیقی خلق‌های آمریکای لاتین ادامه داد و در همین دوره بود که با "ویولتا پارا Violetta Parra"، یکی از سرشناس‌ترین و با استعدادترین خوانندگان زن آمریکای لاتین در آن سالها، آشنا شد. ویولتا که یکی از مهمترین موسیقی دانان شیلیایی و درعین

لابلای سیم‌های گیتار بیرون می‌کشیدند همراهی کرده و ترانه‌های خلقی شیلی را برای فرزندانش ترنم می‌کرد. بدیهی است که آماندا بود که شوق نواختن گیتار را در ویکتور به وجود آورده و نخستین آموزگار او در این زمینه شد.

آماندا باور بسیاری به نیروی دانش و امکاناتی که کسب دانش می‌توانست در جلوی پای توده‌های محروم بگذارد داشت و از این‌رو تمامی توان خود را به کار می‌برد که فرزندانش به تحصیل پرداخته و در این امر موفق باشند. ویکتور به خوبی می‌دانست که خانواده او این امکان مالی را ندارد که مخارج تحصیل او پس از دوران ابتدایی را تامین نماید و درست از این‌رو آماده بود که پس از پایان این دوره به کار بپردازد. اما آماندا تصمیم دیگری اتخاذ کرده بود و به ویکتور گفت که به هیچوجه اجازه نخواهد داد تحصیل او قطع شود. از این‌رو بود که ویکتور بر خلاف انتظار خود و اطرافیان، پس از پایان دوران ابتدایی به دبیرستان وارد شده و تحصیل خود در رشته اقتصاد را آغاز نمود. اما گویی زندگی پر پیچ و خم و ویکتور این آرامش را پذیرا نبود.

زمانی که ویکتور ۱۵ ساله بود، مادر فداکارش آماندا به چنگال مرگ فرو افتاد و پس از مدتی کوتاه ویکتور و خواهران و برادرش را تنها گذاشت. ویکتور به ناچار دبیرستان را ترک کرد. او به امید اینکه بتواند هم زندگی خود را گذرانده و پول ناچیزی برای کمک به خواهران و برادر خود به دست آورد و هم در آینده یآوری برای دیگران باشد، رو به یک صومعه‌سرا آورده و برای آنکه بتواند در آینده کشیش شود، مشغول گذراندن دوران مقدماتی راهب بودن شد.

پس از گذشت تنها دو سال ویکتور که از نزدیک با واقعیات وجودی کلیسای کاتولیک و آداب و آموزش‌های آن آشنا شده بود، برای همیشه رو از مسیحیت و دین روی بر تافته، صومعه‌سرا را ترک و برای کسب معاش به ارتش شیلی، جایی که پناهگاهی اجباری برای فرزندانش محروم‌ترین طبقات جامعه بود، روی آورد.

از این زمان ویکتور خارا شش سال تمام به کار در ارتش پرداخت. بدیهی است که ارتش نیز مکانی مناسب برای فردی پرشور، عدالت‌طلب و آزادیخواهی چون ویکتور نبود. ارتش را نیز ترک کرده و با گیتارش، که از سالهای گذشته همدم



کارگرانی برای دور انداختن...

(بقیه از صفحه ۱۵)

افرادی هم هستند که ممکن است بیمه بازنشستگی خصوصی برای خود دست و پا کنند" و یا پس از سن ۶۲ سالگی واجد شرایط دریافت بیمه بازنشستگی گردند.

به این ترتیب همانگونه که ملاحظه می شود، دیگر حتی بخشی از کارگران سرخورده و ناامید از یافتن کار برای همیشه در آمار بیکاران جایی نخواهند داشت. "این گروه از کارگران در بسیاری از آمارها به حساب نمی آیند، اما شواهدی نشان می دهد که درصد مردان بین ۲۵ تا ۵۴ سال سن که می گویند بازنشسته گردیده و دیگر به دنبال کار نیستند از شش درصد در سال ۱۹۹۱ به بیش از ده درصد در سال ۲۰۰۱ رسید." (اداره آمارگیری کار، گزارش ۵۳-۵۳، سپتامبر ۲۰۰۳)

در آلمان در تلاشی جهت نازل نشان دادن رقم خجالت آور بالای بیکاران رسمی به کارگران ۵۸ سال سن و کهنسال تر پیشنهاد کرده که اگر تعهد نامه ای را که در آن قید شده که به دنبال کسب و کار نیستند را امضاء کنند در عوض می توانند تا موقعی که مشمول بیمه بازنشستگی شوند از مزایای بیکاری استفاده کنند. (وال استریت ژورنال، ۲۲ دسامبر ۲۰۰۳)

عجب تکنیک شرم آوری برای پائین آوردن سطح رسمی بیکاران، جهت نشان دادن چهره بهتری از وضعیت اقتصادی!

ادامه دارد....

برگردان فارسی یکی از سروده های ویکتور خارا

آماندا، ترا به خاطر می آورم

ترا به خاطر می آورم آماندا، در خیابانی

خیس شده از باران

که شتابان به سوی کارخانه ای

که مانوئل در آن است

در راهی.

همواره خندانی

باران در موهایت جای گرفته اند

و هیچ چیز اهمیتی ندارد

جز اینکه عاشقی،

تو عاشقی، تو عاشقی، تو عاشقی، تو عاشقی!

چند دقیقه دیگر زندگیت به کمال خواهد رسید

چند دقیقه دیگر آژیرها به صدا در خواهند آمد،

کارت منتظر توست اما

جایی که تو در آن گام به پیش می نهی،

نورانی می شود،

گذشت چند دقیقه، غنچه وجودت را باز کرده

است.

ترا به خاطر می آورم آماندا، در خیابانی

خیس شده از باران

که شتابان به سوی کارخانه ای

که مانوئل در آن است

در راهی.

همواره خندانی

باران در موهایت جای گرفته اند

و هیچ چیز اهمیتی ندارد

جز اینکه عاشقی،

تو عاشقی، تو عاشقی، تو عاشقی، تو عاشقی!

او به کوه رفت،

او که هیچگاه به کسی بدی نکرده،

به کوه رفت،

و در چند دقیقه همه چیز تغییر کرد.

حالا آژیرها به صدا در آمده اند،

زمان بازگشتن به کارخانه فرا رسیده است!

بسیاری هرگز باز نگشتند،

یکی از آنها

مانوئل است.

ترا به خاطر می آورم آماندا، در خیابانی

خیس شده از باران

که شتابان به سوی کارخانه ای

که مانوئل در آن است

در راهی.

ادامه دارد....

روستائیان شیلی دست به مصادره بخشی از زمینهای "پوئرتو مونت Puerto Montt" زدند. برای مقابله با این روستائیان انقلابی، صدها پلیس به محل گسیل شده و در درگیری توده های محروم و نیروهای مسلح پلیس، ۷ روستایی به قتل رسیدند. این ماجرا خشم توده های شیلیایی را برانگیخت. ویکتور خارا با به خدمت گرفتن هنر خود، به مبارزه با رئیس جمهور وقت برخاسته و در ترانه ای تحت نام "پرستشهایی در مورد پوئرتو مونت" از جمله گفت:

"تمامی بارانهای جنوب نیز

کافی نخواهند بود

تا دستهای آلوده تو را

پاک کنند."

این ترانه از محبوبیت بسیاری در میان توده ها برخوردار شد و درست به این دلیل بود که قداره بندان دست راستیان شیلی در خیابانی به ویکتور خارا حمله نموده و او را به شدت مجروح کردند. آری، ویکتور خارا دیگر فردی شناخته شده، محبوب توده ها و جنبش انقلابی آنان و همزمان منفور دشمنان توده ها و اربابان آنان شده بود.

سال ۱۹۷۰، سالی تعیین کننده در ادامه فعالیت های ویکتور خارا شد. او که متوجه شده بود با کمک موسیقی خود می تواند گامهای بزرگتری در راه مبارزه بر علیه استثمار و استعمار بردارد و همزمان می دید مبارزه طبقاتی در شیلی در حال اوج گرفتن می باشد، تصمیم گرفت که به کار خود در تئاتر پایان داده و تمامی توان خود را با استفاده از موسیقی در راه خدمت به توده های محروم شیلی به کار گیرد.

موسیقی خارا تماماً انعکاسی از اندیشه های او در مورد توده های محروم شیلی، زندگی دشوار روزمره شان و مبارزه رهایی بخش آنان با دشمنان طبقاتی خود می باشد. او به توده های مبارز شهرها و روستاهای کشورش عشق فراوانی می ورزید.

بسیاری از ترانه های او بیانگر زندگی، تلاش و مبارزه این انسانهای شریف و ستایش از آنان می باشند. در ترانه های او با زندگی طاقت فرسای توده های محروم، زندگی بی شیشه و پیله و ساده آنان و همزمان با بیعدالتی های اجتماعی، رسوائی های بسیار سیاسی و دیگر مظاهر جامعه ای طبقاتی آشنا می شویم.

نقش "لابی ها"

در اتحادیه اروپا

رونک مدائن

اخیراً همزمان با طرح قانون اساسی جدید اروپا، سازمان Corporate Europe Observatory (CEO) گزارش تحقیقی جالبی را در مورد (Lobbyists) "لابی ایست ها" در اتحادیه اروپا منتشر کرده است که به نوبه خویش خصلت غیر دمکراتیک اتحادیه اروپا را به وضوح نشان داده و فاش می کند که این اتحادیه موسسه ای است در خدمت امپریالیستها و سرمایه داران بزرگ برای مقابله با طبقات زحمتکش.

"لابی ایست ها" مبلغین حقوقی حرفه ای هستند که از طرف افراد و یا موسسات و کمپانی های مختلف استخدام شده و برای گذراندن لویج و قوانینی که به نفع آنها است در مجلس فعالیت و تبلیغ و ترویج میکنند. گروه های ذینفع (که شامل NGO ها نیز می شوند) کاری مشابه "لابی ایست ها" انجام می دهند. این کار به یکی از مشاغل پردرآمد در اتحادیه اروپا تبدیل شده است.

محل اصلی پارلمان اروپا در استراسبورگ واقع است، اما بسیاری از ادارات مختلف پارلمان در بروکسل واقع شده اند. سی-ای-او اتحادیه اروپا در بروکسل را که ۴ کیلومتر مربع مساحت دارد "دنیای ناشناخته" نام گذاشته است. در این دنیای ناشناخته بیش از ۸۵۰۰۰ نفر مشغول به کار هستند و ۱۵۰۰۰ نفر لابی ایست و ۲۶۰۰ گروه ذینفع دارای دفاتر دائم می باشند. آنها بیش از ۱۰۰ میلیون پوند درآمد سالانه دارند اما تاکنون هیچ نوع مقررات و قانونی برای نظارت بر کار آنها بوجود نیامده است.

البته تنها ارگانی که در اتحادیه اروپا می تواند لویج جدید را به پارلمان اروپا تقدیم کند، "هیئت مشاورین" اتحادیه اروپا می باشد. بنابراین لابی ایست ها و گروه های ذینفع نیز فقط برای این هیئت می توانند تبلیغ کنند. بعد از اینکه لایحه ای توسط این هیئت به پارلمان پیشنهاد می شود، "شورای وزیران" پشت درهای بسته به بررسی این لایحه می پردازد و در مورد آن رای گیری می کند. اما قدرت اصلی تصمیم گیری در مورد لویج نه در دست "هیئت مشاورین" و نه در دست "شورای وزیران" است. معمولاً قبل از اینکه لویج به دست آنها برسد، نود درصد از تصمیم گیری های اصلی توسط "کمیته نمایندگان" که کمیته

ثابتی از نمایندگان کشورهای عضو در اتحادیه می باشد، گرفته شده است.

اما به طور کلی همه پروسه تدوین لویج در پارلمان اروپا بستگی زیادی به فعالیت "لابی ایست ها" دارد. آنها ماده های اصلاحی مشخص را از صاحبان صنایعی که طرف مقابل طرح قانونی پیشنهادی هستند، دریافت می کنند و پیش نویس مصوبات و پیش نویس ماده های اصلاحی را می نویسند و آنها را به پارلمان می فرستند که غالباً تصویب هم می شوند. شغل "لابی گری" چنان پر سود شده است که بسیاری از وزرای دولت های اروپایی و حتی آمریکایی بعد از اتمام دوره وزارت به عنوان "لابیست" برای کمپانی ها و سرمایه دارها مشغول به کار می شوند. یکی از "لابی ایست ها"ی مشهور وزیر سابق تجارت انگلیس، لئون بریتان است که برای موسسات مالی انگلستان کار می کند.

در گزارش سی-ای-او برخی از شیوه ها و تاکتیک های "لابی ایست ها" شرح داده شده است. محتوای یکی از این تاکتیک ها که به نام gunship مشهور است، تهدید به منتقل کردن کارخانه و یا موسسه مالی به کشوری در خارج از اروپا می باشد. تاکتیک دیگری به اسم "کوفی عنان" و یا "اسب تراوا" مشهور شده که به معنی رشوه دادن به مقامات دولتی است. (این نامگذاری به دلیل افشای اخیر رشوه گیری های کوفی عنان است).

تاکتیک دیگری به اسم "آدم بد، آدم خوب" مشهور است. در این شیوه دو "لابی ایست" با یکدیگر همدستی می کنند. یکی از آنها با شیوه تهدید به نقل و انتقال صنایع به کشورهای دیگر و تهدید به اخراج کارگران و دیگر شیوه های تهدید و ارباب وارد مذاکره با پارلمان می شود. و بعد از ترساندن دولت، "لابی ایست" دوم وارد عمل شده و آتش بس می دهد. این "لابی ایست خوب" راه حل متعادل تری را به دولت پیشنهاد می کند. دولت نیز که مورد تهدید و رعب و ترس واقع شده بلافاصله راه حل متعادل تر را می پذیرد و قوانین دلخواه صنایع مورد نظر را به تصویب می رساند.

یکی از مهمترین و بزرگترین موسساتی که در مورد تقریباً همه لویج و قوانین و مصوبات اتحادیه اروپا، از کوچکترین لایحه ها گرفته تا مهمترین قوانین، نظر می دهد و در تصویبشان دخالت می کند، سازمان UNICE است که "فدراسیون کارفرمایان اروپا" می باشد. البته این سازمان تنها روی اتحادیه اروپا تأثیر نمی گذارد، بلکه از طریق اعضایش در ۲۵ کشور عضو اتحادیه اروپا، در سیستم قانونگذاری همه آنها دخالت مستقیم دارد. تاکنون هر زمان که ماده قانونی جدیدی از طرف مردم و گروه های اجتماعی، زنان، کارگران، و یا گروه های مدافع حیوانات و یا حفظ محیط زیست در کشورهای اروپایی به مجلس پیشنهاد شده است، این سازمان برای جلوگیری از تصویب آن بلافاصله وارد عمل شده و تقاضای مهلت قانونی برای بررسی این لویج کرده است. هدف این است که به تدریج اروپا به بامرفه ترین محل کسب درآمد سرمایه داران تبدیل شود.

در ماه مارس ۲۰۰۰ لایحه ای در لیبسیون به تصویب رسید که اصل "رقابت" با بقیه دنیا را به عنوان مهمترین هدف اتحادیه اروپا معرفی کرد، و مقرر شد که هر لایحه قانونی دیگری نیز باید با توجه به این اصل مورد بررسی پارلمان قرار بگیرد. این یکی از قوانینی است که UNICE از آن برای به حاشیه راندن قوانین اجتماعی موجود استفاده می کند.

یکی از مشهورترین ماجراهای دخالت "لابی ایست ها" در اروپا، جریان مربوط به صنایع مواد شیمیایی بود. "لابی ایست" های کمپانی های بزرگ تولید کننده مواد شیمیایی، یکی از بزرگترین و پرخرج ترین تبلیغات تاریخ اروپا را به نفع این صنایع به راه انداختند. میلیاردها یورو فقط خرج تبلیغات در رسانه های دولتی شد. در این تبلیغات به مردم هشدار داده میشد که اگر اتحادیه اروپا نظارت بر تولید مواد شیمیایی را به عهده بگیرد هزاران نفر بیکار می شوند و ضرر بزرگی به اقتصاد اروپا وارد می شود. بالاخره این تبلیغات و فعالیت های دیگر لابی نامبرده به موفقیت آنها منجر شد و اکنون ۹۹ درصد از مواد شیمیایی که در اروپا تولید می شوند از نظارت و بازرسی موسسات بهداشت و محیط زیست معاف کامل هستند.

اینها نمونه های کوچکی از ابزارهای قانونی و فعالیت های امپریالیستها در حوزه های قانونی برای پیشبرد اهداف سیاسی و اقتصادیشان است که به رسانه ها راه یافته اند. نمونه های بزرگتر و جنایتکارانه شان برای همیشه از دید مردم پنهان خواهند ماند. طرح قانون اساسی اروپا که اخیراً مطرح شد نیز مشابه چنین ابزاری است که در جهت اهداف امپریالیست ها عمل خواهد کرد.

خرداد ماه امسال، ۳۴ سال از شهادت رفیق بهروز دهقانی در زیر شکنجه های مأموران ساواک می گذرد. شهادت انسان مبارز بزرگی که با مقاومت قهرمانانه خود در زیر شکنجه های وحشیانه پاسداران سیستم و بساط ننگین ظلم و ستم به مردم، "فقلی از عشق به خلق بر لب های خود زد"، "مرگ را به لرزه در آورد" و آن را "سرودی" کرد.

اکنون پس از گذشت سالیان طولانی، "من مرگ را سرودی کردم" به صورت عنوان کتابی در آمده است که اخیراً به همت آقای یونس اورنگ خدیوی توسط انتشارات بازتاب در رابطه با رفیق گراندقدر ما بهروز دهقانی در ایران منتشر شده است. این کتاب حاوی مجموعه ای از آثار بهروز دهقانی با مقدمه ای از علی اشرف درویشیان می باشد. لازم به یادآوری است که در دهه ۵۰ نیز مبارزینی "به احترام بهروز دهقانی که در پیوند اندیشه و عمل صمیمی بود"، بسیاری از آثار او را در خارج از کشور به چاپ رسانده بودند. به گرمی داشت خاطره ارزشمند این انسان متفکر، یار زحمتکش و کمونیست فدائی در این جا یک نوشته کوتاه از او را درج می کنیم. این نوشته نقدی است بر کتاب "بچه های کوچک این قرن" از یک نویسنده فرانسوی به نام "کریستیان روشفور" با ترجمه ابوالحسن نجفی.

"نامش زنده و خاطره اش جاودان باد"



رفیق بهروز دهقانی

نقدی بر "بچه های کوچک این قرن"

طبقه بالا رفته بودند. و من؛ که از حل مسایل حساب خوشم می آمد، می توانستم حجم آنها را به متر مکعب، به خمره؛ به توبره حساب کنم. حجم خوشبختی را. ("ص ۸۸) "خوشبختها" به فکر تنها چیزی که نیستند، بچه هاست که سرشان به کار خودشان گرم است و معلوم است چکاره از آب در می آیند.

در شهر دو هزار نفری همه اینجورند به جز پنج، شش خانواده از آنهایی که بلا را از پیش می دانند و فریاد بر می دارند که چرا باید فرزندانمان را تحویل ارتش بدهند که در الجزایر سر به نیست شوند. و هیچ گوش شنوایی هم نیست که به حرفشان گوش دهد؛ مگر نه این است که این همه یخچال و ماشین و رادیو از قبل همین بچه هاست و دولت بدین ترتیب خونبهایشان را پیشکی پرداخته است؟

دختر از دست همه ذله شده- از زندگی، از زن و شوهر های خوشبخت و بی خیال بیزار است. آرزویش این است که: "به همه پسر های موون (نام خانواده ای) فرمان بدهند به پیش! و تق! همه توی میدان جنگ دراز بکشند و روی آنها یک صلیب بگذارند و روی صلیب بنویسند: اینجا شاهدگاه موون تلویزیون، موون اتومبیل، موون ماشین رختشویی است. ولی با پولی که از بابت مرگ آنها نصیب پدر و مادرشان خواهد شد باز هم می توانند یک جاروی برقی و یک "آرامگاه خانواده موون" تهیه ببینند." (ص ۹۳)

خوشبختی. خانواده های خوشبخت. زرق و برق زندگی اشراف چنان چشمان شان را خیره کرده که فکری جز اینها ندارند.

همسایه مان "پولت" توی دکان محله روی شکم خود می کوبید و به خاله زنک های دیگر می گفت "یخچال هم کارش درست است. همین روزها می خریمش... حتی ماشین رختشویی هم می توانیم بخریم." (ص ۱۹)

تقریب تعطیلاتشان هم این است که می روند به ناحیه ای دیگر و همه زندگی و آرزوهایشان را نیز همراه می برند و از صبح تا شام صحبت ماشین می کنند و خواب زندگی "سعادت‌مندان ای" را می بینند- زندگی بورژوازی خرده پا، "خوشبختی"، "امید"، "خانواده های محترم".

"شبها پنجره ها روشن می شد. ولی پشت آنها فقط خانواده های خوشبخت بودند؛ خانواده های خوشبخت، خانواده های خوشبخت، خانواده های خوشبخت. موقع عبور از خیابان از پشت پرده ها خوشبخت ها دیده می شدند که به صف زیر چراغ های برق نشسته بودند. گویی همه در یک زمان و از یک شکم زائیده شده بودند. خوشبخت های عمارت های دست راست می توانستند خوشبخت های عمارت های دست چپ را تماشا کنند، گویی خودشان را در آئینه می بینند؛ و هی رشته فرنگی بخورند. خوشبخت ها روی هم چیده شده و طبقه به

دم زدن در هوای آلوده فراموشی می آورد و خاموشی. آنهایی که چنین هوایی را فرو می دهند هرگز تصورشان را نمی کنند که بیرون از چهار دیواری عقلشان هوای تازه و پاکیزه ای هست. زندگی را در بست قبول کرده اند و در نظرشان همه چیز چنانکه بایست، است و غرابتی ندارد. چیزی به تعجبشان نمی آورد و طوفانها و سیلها از جای نمی جنبانندشان. بی حال و بی تفاوت. هیچ برایتان پیش آمده که در اطلاق بسته ای ناگهان احساس کنید که دارید خفه می شوید ولی دیگران فارغ و بی خیال سرگرم بگو و بخندند و ککشان هم نمی گزد؟ کسانی هستند که دنیا را چنان که هست نمی پذیرند و می خواهند بدانند که چرا این چنین است و آنچنان. اقتشان می نشیند، بیمار می شوند، دیوانه می شوند، عصیان می کنند.

قهرمان داستان "بچه های کوچک این قرن" چنین موجودی است. دختری است که مولود مدد معاش خانواده در یک روز تعطیل است- دولت برای تشویق توالد و تناسل برای هر بچه ای مدد معاش می دهد. پدر و مادرش کارگرانی هستند که مثل آدم های هدایت یک ریز زاد و ولد می کنند و همه را می ریزند به سر دختر که تر و خشکشان کند. زندگی‌شان چیزی نیست جز از صبح تا شب جان کندن و بعد بهم پریدن و فحش و کتک کاری و آخر سر قرار و مدار بچه های تازه و تازه تر، تا با پولش یخچال بخرند، ماشین سواری بخرند، ماشین رختشویی بخرند و همه را قسطی- خوشبختی،

تقی است، تف گنده ای است به زندگی، که انسانها را تا این حد پائین آورده یا به انسان هایی که زندگی را چنین زشت کرده اند.

سر نخ را می شود از خود کتاب پیدا کرد. چه کسانی زندگی را به گند می آلاینند؟ سازندگان چنین نظام هایی کیستند؟ آیا دارندگان وسایل تولید که بنجل هایشان را به زور تبلیغ و اقساط آب می کنند تا به قول معروف بهترین وضع ممکن در بهترین دنیای ممکن بوجود آید (ص ۱۴۴) یا کسانی که

می گذارند دیگران به جای آنها و برای آنها فکر کنند و هر جا خواستند بکشندشان.

عجیب نیست که در چنین دنیایی دختران منحرف می شوند و از کار خود نیز شرمی ندارند. داستان در یکی از حومه های پاریس اتفاق می افتد. اما محیط آنچنانی را در هر جایی که طبقه متوسط در حال نضج گرفتن باشد می شود سراغ گرفت. برای دیدن چنان محیطی لازم هم نیست راه دوری رفت. اسم ها به جای تقی و نقی و... فیلیپ و نیکولا و... هم باشد از داستان می شود لذت برد.

"بچه های کوچک این قرن" به رغم پایان خوش، و ملودرام وارث، داستان زیبایی است. تابلویی از چنان جامعه ای با قلم پخته نقاش استادی و با ترجمه پاکیزه ای که کم نظیر است. بیان گاهی به شعر نزدیک می شود. شعر فرخزاد- "ای مرز پرگهر" و "کسی به فکر گل ها نیست."- به خصوص جایی که نفرت دختر از زندگی خانواده های خوشبخت نموده می شود. و گاهی آلوده به طنزی تلخ است.

کارگرانی

برای دور انداختن...

(بقیه از صفحه ۹)

ارتش ذخیره، آشکار و پنهان

در رأس کشورهای سرمایه داری، ایالات متحده به بزرگترین ارتش ذخیره کار متکی است. هرچند تعیین تعداد ارتش ذخیره کار در ایالات متحده و در کشورهای دیگر کار بسیار سختی است، اما اطلاعاتی درباره بخشهای مختلف آن در دست می باشد. اول کارگران بیکار یا تقریباً بیکار هستند. هم اکنون (فوریه ۲۰۰۴) در ایالات متحده هشت میلیون بیکار وجود دارد که فعالانه در جستجوی کار هستند. و رسماً به مثابه بیکاران اعلام گردیده اند. درصد بیکاران "رسمی" در فاصله نوامبر ۲۰۰۳ تا ژانویه ۲۰۰۴ سیر نزولی داشته از ۵/۹ درصد به ۵/۶ درصد کاهش یافته ولی این کاهش در درجه اول به علت آنکه عده ای مشاغل جدید یافته اند نبوده است. با در نظر گرفتن اینکه در پایان این ماه تنها ۳۳ هزار تن بیشتر به کار مشغول شدند. علت اصلی سیر نزولی در رقم رسمی بیکاران این بوده که بیش از دویست هزار انسان ناامید از یافتن کار به جستجوی خود برای یافتن کار پایان داده اند. در حقیقت بیش از دو میلیون بیکاری که می خواهند کار کنند اما دیگر در پی یافتن کار نیستند یعنی از یافتن

کار خسته و سرخورده شده اند، دیگر در آمار محسوب نمی شوند. ضمناً تقریباً چهار میلیون کارگر وجود دارد که بطور نیمه وقت اشتغال دارند ولی میخواهند تمام وقت کار کنند اگر این رقم را به آمار بالا اضافه کنیم در می یابیم که در ایالات متحده جمعاً ۱۴ میلیون کارگر یا بیکارند و یا زیر ظرفیت کارشان کار می کنند. در ایالات متحده ده درصد از نیروی کار عاطل و باطل بوده و در فقر و فلاکت زندگی می کنند. اقشار زیاد دیگری وجود دارند که جزء آمار بیکاران یا تقریباً بیکاران به حساب نمی آیند. مثلاً تقریباً دو میلیون زندانی ای که در زندانهای ایالات متحده به سر می برند، جزء نیروی کار در نظر گرفته نمی شوند. شواهدی موجود است که بعضی از جویندگان سرخورده کار موفق به گرفتن بیمه از کارافتادگی شده اند. کارگرانی نیز وجود دارند که پس از اینکه مدت زمان طولانی را در جستجوی کار بوده ولی بدلیل خرابی وضع کار شغلی نیافته اند برای همیشه به جستجوی خود پایان می دهند.

"در اثر تعدیل و تغییر ساختار شرکتها، کارگرانی نیز ترغیب به بازنشستگی قبل از موعد در مقابل دریافت مبلغی پول شده اند یعنی بازخرید گردیده اند. بیش از بیست و یک هزار کارگر شرکت مخابرات وراپزل یعنی ده درصد از نیروی کار این شرکت به این طریق بازنشسته گردیده اند". (نیویورک تایمز، ۱۱ ژانویه ۲۰۰۴)

(ادامه در صفحه ۱۲)

لیست کمک های مالی

استرالیا

مادر سنجرى

۱۰۰ دلار استرالیا

آلمان

انترناسیونال

۵۰ یورو

رفیق شهید نصرت کریمی

۴۰ یورو

فدائی

۲۰ یورو

آمریکا

رفیق مادر

۱۰۰ دلار

زن مبارز

۱۰۰ دلار

رفیق شهید مرضیه اسکویی

۱۰۰ دلار

رفیق شهید مهرنوش ابراهیمی

۱۰۰ دلار

رفیق شهید نسترن آل آقا

۱۰۰ دلار

انگلستان

سارا

۴۰ پوند

سوند

رفیق شهید فریدون جعفری

۲۰۰ کرون

رفیق شهید اسمر آذری

۵۰۰ کرون

رفیق شهید عبدالحسین عتانی شیشوانی

۲۰۰ کرون

رفیق شهید جعفر اردبیل چی

۲۰۰ کرون

رفیق شهید محمد تقی زاده

۲۰۰ کرون

فرانسه

رفیق شهید خشایار سنجرى

۱۹/۰۷ پوند

رفیق شهید کیومرث سنجرى

۳۵ یورو

کانادا

نشریه پیام فدایی

۵۰۰ دلار کانادا

ستون آزاد

اختلافات درونی دولت آمریکا در رابطه با سیاست آن در خاورمیانه

مریم

اختلافات درونی دولت آمریکا بر سر سیاست های این کشور در خاورمیانه، که خیلی پیش از حمله به عراق نیز وجود داشت بعد از اشغال عراق و پس از انتخاب مجدد بوش به ریاست جمهوری شدیدتر شد.

آمریکا برای کسب برتری بی رقیب در بازار نفت و موقعیت استراتژیک نوین تسخیر ناشدنی در خاورمیانه، به حملات نظامی سالهای اخیر دست زد. اما اشغال عراق از جهات مختلف، آن را با مسئله غیر قابل تصویری روبرو ساخته است. در حال حاضر ۱۴۰۰۰۰ پرسنل نظامی آمریکا در عراق نه راه پس دارند و نه راه پیش، و عراق در حال حاضر باتلاقی است که آمریکا در آن گیر کرده و قادر نیست به آسانی کشور دیگری را تهدید به حمله نظامی کند. در این رابطه در روز دوم ماه مه در گزارشی به کنگره آمریکا، فرمانده نیروهای مشترک آمریکا، ژنرال ریچارد مایرز، اخطار داد که آمریکا به دلیل نگه داشتن تعداد زیادی از نیروهایش در عراق و افغانستان، قادر نخواهد بود که در صورت لزوم در آینده نزدیک جنگ تازه ای را در گوشه دیگری از جهان با سرعت لازم آغاز کند. او گفته است که آمریکا با حفظ نیروهای فعلی در عراق و افغانستان، به طور حتم در جنگ های دیگر نیز پیروز خواهد شد اما با تلفات بیش از حد و در مدتی طولانی تر از جنگ عراق و افغانستان.

با توجه به این حقایق است که عمده ترین اختلافات جناح های مختلف دولت آمریکا بر سر قدم های بعدی ارتش آمریکا، بعد از عراق، سر باز کرده اند. مسائل مورد اختلاف در مورد ایران، شامل حمایت از بخشی از اپوزیسیون رژیم ایران در داخل و خارج از ایران، تولید سلاح هسته ای در ایران و حمله نظامی آمریکا به ایران است. البته تمام این مسائل در مورد عراق نیز مطرح بودند. بخشی از جمهوری خواهان از حمله نظامی به ایران پشتیبانی می کنند. ولی دمکرات ها خواهان عدم حضور نظامی این چینی در عراق هستند و

در عوض خواستار اجرای شیوه های دیپلماتیک و مذاکره با ایران و کره شمالی می باشند.

در حال حاضر با توجه به افشاء شدن دروغ های دولت آمریکا در مورد عراق، عدم کشف سلاح کشتار جمعی در عراق، عدم وجود ارتباط میان دولت صدام و القاعده، جناح کنسرواتیو در حالت تدافعی قرار گرفته است. در نتیجه اختلافات درونی دولت آمریکا به شکل تغییر و تحول هایی در ارگان های دولتی نمودار گشته و گاهی نیز در قالب افشای فعالیت های جاسوسی علیه دولت آمریکا ظاهر شده اند. به عنوان مثال در تاریخ ۴ ماه مه ۲۰۰۵ یکی از کارشناسان امور خاورمیانه در اداره دفاع آمریکا به نام "لورنس فرانکلین" متهم به رد کردن اطلاعات محرمانه دولت آمریکا به اسرائیل شد. فرانکلین متخصص خاورمیانه (به ویژه ایران) است و برای اداره ای در دولت آمریکا کار میکرد که حمله نظامی به عراق را توصیه کرد. این اداره تحت نفوذ نئوکنسرواتیوهای پرو-اسرائیل می باشد. دولت آمریکا اعلام کرد که لورنس فرانکلین که روی بسط خط مشی آمریکا در مورد ایران کار میکرد، همه مدارک و اطلاعاتی را که در اختیار داشته به دولت اسرائیل می داده است. او اطلاعات دولت آمریکا در مورد فعالیت های ایران در عراق را نیز به دولت اسرائیل داده است.

البته این تنها نمونه کشف شده جاسوسان اسرائیل در آمریکا نبوده است. یکی از مشهورترین پرونده های جاسوسی که موجب بروز اختلاف میان آمریکا و اسرائیل شد، لو رفتن جاسوسی به نام جاناتان پولارد بود. او متخصص سیاسی در نیروی دریایی آمریکا بود که به جرم جاسوسی برای اسرائیل در سال ۱۹۸۶ به حبس ابد محکوم شد. بعد از آن دولت اسرائیل اعلام کرد که همه عملیات جاسوسی را علیه دولت آمریکا متوقف خواهد کرد. اما در نوامبر گذشته فاش شد که بعد از جاناتان پولارد حداقل ۶ نفر دیگر از جاسوسان اسرائیل در آمریکا دستگیر شده اند که البته هیچکدام هم کارشان به دادگاه کشیده نشد و دو دولت آمریکا و اسرائیل از طرق دیپلماتیک در مورد آنها به توافق رسیده و پرونده شان را بسته اند.

اختلافات درونی آمریکا بر سر ایران فقط به خاطر دیدگاه های استراتژیک مختلف نیست. منافع متضاد نیز موجب بروز این اختلافات شده است. به عنوان مثال بخشی از دولت آمریکا، ایران را به عنوان متحد احتمالی خود در آینده و یک سرمایه استراتژیک در نظر میگیرد. اما بخش دیگری تولید سلاح هسته ای را به عنوان خطری برای آمریکا و اسرائیل این پایگاه اصلی آمریکا در خاورمیانه به حساب می آورند. به خصوص که اسرائیل نمی خواهد که هیچیک از کشورهای منطقه صاحب نیروی اتمی شده و توازن استراتژیک منطقه را به هم بزنند. ■

نگاهی به برخی اخبار

● سازمان نظارت بر حقوق بشر، که دفتر مرکزی آن در آمریکا قرار دارد، در یک گزارش پنجاه و سه صفحه ای اعلام نمود که آمریکا، از سال ۱۹۹۵ ده ها معترض مخالف خود را جهت بازجویی به مصر منتقل کرده و این افراد در مصر برخلاف قوانین بین المللی شکنجه شده و در بازداشتگاه های انفرادی نگاه داشته شده اند. ماه پیش به دنبال بالا گرفتن این رسوائی، بوش رئیس جمهور آمریکا اعزام مظنونین به کشور های دیگر از جمله مصر را تأیید کرد، اما گفت آنها فقط به کشورهایی که قول می دهند مردم را شکنجه نکنند فرستاده می شوند. سازمان نظارت بر حقوق بشر این ادعا را بی ارزش نامیده و می گوید دولت بوش کاملاً می داند که در مصر زندانیان شکنجه می شوند.

● رئیس جمهور آمریکا لایحه ۸۲ میلیارد دلاری هزینه عملیات نظامی در عراق و افغانستان را امضا کرد. حدود ۷۶ میلیارد دلار این اعتبار، برای خرید تجهیزات زرهی، جنگ افزار و تجهیزات نظامی و همچنین افزایش مزایای خانواده هایی که فرزندان آنها جان خود را در جنگ از دست داده اند، در اختیار وزارت دفاع آمریکا قرار می گیرد.

● در پی بالا گرفتن رسوائی بدرفتاری با زندانیان در بازداشتگاه خلیج گوانتانامو در کوبا، جیمی کارتر رئیس جمهوری سابق آمریکا اعتراف نمود که ارتش آمریکا جهت حفظ حیثیت خود باید نه تنها این بازداشتگاه بلکه یکسری بازداشتگاه مخفی دیگر در سراسر جهان را نیز ببندد.

● یک گروه تحقیقاتی بنام "اوین نت" که در زمینه آزادی جریان اطلاعات در اینترنت فعالیت می کند، اعلام کرد که جمهوری اسلامی یکی از دولتهائی ست که شدیداً در تبادل اطلاعات از طریق اینترنت جلوگیری می کند و در این زمینه پس از چین در مقام دوم در جهان قرار دارد. بر اساس این تحقیق، جمهوری اسلامی از یکی از پیچیده ترین سیستمهای سانسور اینترنتی به نام "اسمارت فیلتر" استفاده می کند که محصول یک کمپانی امریکائی به نام "سکیور کامپیوتینگ" می باشد.

پاسداران و مرزبانان آمریکا

بسیاری از شهروندان آگاه آمریکا به اجرای چنین طرح‌هایی به دلیل اعمال خشونت افراد MMP نسبت به پناهندگان، اعتراض کردند. در اثر چنین اعتراضاتی بود که یکی از اعضای MMP به جرم دستگیری ۷ پناهنده مکزیکی و تهدید به تیراندازی به آنها با تپانچه، بازداشت شد. این فرد پس از چند ساعت آزاد شد و در حال حاضر به یکی از مبلغین ثابت MMP در برنامه‌های رادیوهای دست راستی آمریکا تبدیل شده است. تعدادی از اعضای اولیه MMP بعد از مدتی از آن جدا شده و دم و دستگاهی جداگانه (شبهه به گروه‌های بسیجی ایران) برای حمله به پناهندگان غیر قانونی در مرزها، ایجاد کرده‌اند. (مثل گروه FBP در مرزهای نزدیک سن دیاگو)

اعضای MMP خود را "پاسداران و مبارزان خط اول جبهه جنگ با دشمنان خارجی" می‌نامند. اهداف MMP در صفحه اینترنتی آن با این جملات توضیح داده شده است: "مردان و زنان داوطلب ما وقت و آسایش خود را فدا می‌کنند... اگر MMP به پیروزی نرسد، تاریخ نگاران خواهند نوشت که آمریکای اهمال کار اجازه داد که دولت بی نظیری که دیگران غبطه اش را می‌خورند، در دست ملل فرومایه و پست به باتلاقی تبدیل شده و خود را به نابودی بکشاند..." (نقل به معنی از سایت MMP)

مسئولین MMP برای پنهان نگه داشتن افکار نژادپرستانه اعضای این سازمان هر گونه مصاحبه با خبرنگاران را اکیداً ممنوع کردند. اما چندی پیش گروهی از خبرنگاران KOLD (کانال ۱۳ توسکان) به طور ناشناس به داخل این گروه نفوذ کرده و به طور مخفیانه گفتگوهایشان را با اعضای

در ماه آپریل ۲۰۰۵ تشکیلاتی به نام "پروژه پاسداران" (MinuteMan Project) (MMP) که نژادپرستان و شوونیست‌هایی از ایالات مختلف آمریکا در آن عضویت دارند، برای حفاظت از مرز آمریکا و مکزیک (نواری به طول ۴۰ کیلومتر در آریزونا) آغاز به کار کرد. این پروژه که نیروی مورد نیاز خویش را با تکیه بر ناآگاهی و تمایلات راسیستی عقب مانده ترین اقشار جامعه آمریکا تامین می‌کند، در محافل سیاسی و دولتی آمریکا (بخصوص در حزب جمهوری خواه) از حمایت زیادی برخوردار گشته است. آرنولد شوارزنگر نیز در حمایت از MMP گفته است: "من با ایجاد MMP در کالیفرنیا کاملاً موافقم. وقتی که دولت کارش را به خوبی انجام نمی‌دهد مردم ما باید آستین‌ها را بالا بزنند و از خانه‌هایشان دفاع کنند".

ترویج و حمایت این گروه، بخشی از تلاش‌های بی‌وقفه طبقه حاکمه آمریکا برای ایجاد تکیه‌گاه و پایگاه‌های حمایتی برای خود (با تشویق ارتجاعی ترین ایدئولوژی‌ها) می‌باشد. در حال حاضر با استفاده از بودجه‌های دولتی طرح‌هایی برای گسترش این پروژه به دیگر ایالات آمریکا، مثل ایالت کالیفرنیا، در دست اجرا می‌باشند.

در اولین ماه فعالیت این سازمان بیش از ۸۰۰ داوطلب، بعد از گذراندن یک دوره کوتاه آموزشی، مرزهای آمریکا را برای جلوگیری از ورود پناهندگان مکزیکی دیده بانی کردند. خبر شروع کار و شیوه فعالیت‌های این گروه سریعاً در مکزیک منتشر شده و موجب کاهش ناگهانی تعداد پناهندگان غیرقانونی شد.



آن ضبط کردند. این گفتگوها ناآگاهی و عدم تعادل فکری و ماهیت نژادپرستانه اعضای MMP را کاملاً آشکار می‌کنند.

یکی از فواید چنین گروه‌های ارتجاعی برای دولت آمریکا این است که خشم اقشار ناآگاه را که از وضعیت وخیم اجتماعی و اقتصادی خود ناراضی هستند، متوجه مهاجرین و پناهندگان می‌کند. سخنان بنیانگذار MMP این امر را به وضوح نشان می‌دهد: "مهاجرین و پناهنده‌ها به کشور ما هجوم آورده‌اند و از امکانات و ثروت کشور ما استفاده می‌کنند به طوری که خود ما در مضیقه می‌مانیم. به عنوان مثال من چندین سال پیش تقاضای یک خانه دولتی برای مادرم کردم، ولی آنقدر که تعداد مهاجرین فقیری که دنبال خانه دولتی هستند زیاد است که هنوز نوبت مادر من نشده. ... ایالات متحده آمریکا به آمریکائیان تعلق دارد، نباید هر کس که سرش را می‌اندازد پائین و میاید اینجا صاحب مملکت شود..." ■

پیشگفتار فصل دوم کتاب

بذرهای ماندگار

(بقیه از صفحه ۲۰)

در توجیه امر فوق، این ادعای سرشار از تزویر عنوان می شود که اگر جلوی سخن گفتن را بگیرند، جوانان به اسلحه روی خواهند آورد. این را ظاهراً بخشی از هیأت حاکمه گویا برای بستن دهان مخالفینی از خود رژیم مطرح می کند. اما با در نظر گرفتن این واقعیت که این همه ی جناح های رژیم هستند که با قاطعیت، جلوی سخن گفتن نیروهای مردمی را گرفته اند، باید توجه کنیم که چنان ادعائی، ریاکارانه بوده و مسأله بر سر پیشبرد سیاست خاصی می باشد که بخش فرهنگی وزارت اطلاعات و امنیت رژیم، با توجه به فاکتور مهم فوق الذکر، جهت مقابله با مردم مبارز و بخصوص جوانان انقلابی در حوزه نظر و سرکوب ایدئولوژیک آنان، تعقیب می کند. در این رابطه است که باید متوجه سیاستی شد که می توان از آن به عنوان "سیاست خفه کردن با عسل"، نام برد. یعنی سیاستی که از طریق آن، دشمنان مردم می کوشند با سوءاستفاده از حُسن نظر مردم و جوانان انقلابی ما نسبت به مبارزین انقلابی ی دهه ۵۰، در هر شکلی که امکان پذیر است به اشاعه ی ایده های انحرافی و درست مغایر و متضاد با ایده ها و نظرات آن انقلابیون بپردازند. آنچه مسلم است این است که دست اندرکاران جمهوری اسلامی که قادر به از بین بردن فضای جدید ایجاد شده نمی باشند، به اتخاذ تاکتیک های جدیدی مبادرت ورزیده اند. آنها در جهت ایجاد سردرگمی در بین جوانان و نفوذ اندیشه های انحرافی برای بازداشتن آنها از کسب تجربیات مثبت گذشته، به طور فعال مشوق نشر کتاب و مقالات و غیره در جهت تحقق هدف کلی خود شده اند. (شنیدم که حتی مأموران وزارت اطلاعات به در خانه ی بعضی از فعالین سیاسی در دوره رژیم شاه، رفته و از آنها خواسته اند که به نوشتن خاطره یا هر مطلب دیگری در رابطه با سال های دهه ی ۵۰ بپردازند و در مقابل بعضی ابراز امتناع ها گفته اند که شما دست بکار شوید و ما به شما خواهیم گفت که چگونه بنویسید و مطالب را چگونه ساخت و پرداخت کنید!) واضح است که با توجه به الزامی که دست اندرکاران رژیم جهت نشر کتاب و مقاله و غیره در رابطه با پیشبرد سیاست فوق الذکر خود می بینند، امروز امکانی برای انتشار بعضی از نوشته جاتی به وجود آمده است که پیش از این، وجود نداشت. از این

روست که توهم "وجود آزادی بیان" در رژیم جمهوری اسلامی هم، به شکلی دامن زده شده و تبلیغ می گردد. اما نگاهی هشیارانه به هدف رژیم، و شرایطی که تشریح شد، و همچنین دقت در مطالبی که در خیلی از آن نوشته جات طرح و اشاعه داده می شوند، می تواند دید ما را هرچه بیشتر نسبت به این پدیده، واقعی سازد. نوشته هائی که در یکی دو سال اخیر در رابطه با چریکهای فدائی خلق و دیگر مبارزین مسلح انقلابی و مترقی سال های دهه ی ۵۰ در ایران منتشر شده اند، گوناگون می باشند. بعضی از آنها را وزارت اطلاعات و امنیت، علناً و رسماً با نام خود به چاپ رسانده است. بعضی دیگر، با کوشش عناصر خائن و رسوای شناخته شده در میان مردم - نظیر "توده ای" هائی چون عموی، مهدی پرتوی و... یا "ناکسان" دیگری که "نان آلوده" ی "طاعون" را پذیرفته اند - انتشار یافته اند. بعضی ها نیز، صرف نظر از اینکه ماهیت نویسنده و مولفش چیست، به این دلیل که آن نوشته ها با سیاست کنونی رژیم در جهت مقابله با نظرات کمونیستی و مترقی در جامعه انطباق دارند، اجازه ی نشر یافته اند. واضح است که در چنین فضائی، ضمن رواج نظرات انحرافی در جامعه، بالاجبار حقایقی نیز در مورد مبارزین انقلابی ی دهه ی ۵۰ مطرح شوند؛ در این میان، حتی ممکن است نوشته هائی امکان چاپ یابند که نویسندگان آنها، افراد مستقل و مترقی باشند که در این رابطه، بخصوص باید از افراد متعهد و دلسوزی در ایران یاد نمود که سعی می کنند با استفاده از فضای موجود، به نگارش مطالبی بپردازند که به ارتقاء آگاهی و کسب تجربه از گذشته کمک می نمایند؛ هرچند که متأسفانه این نوشته ها هم به دلیل شرایط دیکتاتوری، پیشاپیش مَهر محدودیت های "میزی" و خودسانسوری های اجباری را روی خود دارند. اما ضمن تصدیق چنان کوشش هائی باید دانست که امروز، در شرایط فقدان مطلق آزادی بیان برای نیروهای واقعاً مترقی و پیشرو جامعه، در فضای بگیر و ببندی که تنها افراد محدود و معینی، امکان سخن گفتن دارند، دور با کسانی است که در حوزه ی ایدئولوژی به کمک بخش فرهنگی وزارت اطلاعات و امنیت رژیم شتافته و در راستای سیاست های "فرهنگی" آن، به کار تبلیغ و ترویج مشغولند. کسانی که با هر خاستگاه طبقاتی و با هر سابقه ی مبارزاتی، در حال حاضر از منافع و مصالح مرتجع ترین طبقات استثمارگر دفاع نموده و مروج و مبلغ ایده های راست می باشند. بخشی از افراد فوق الذکر را کسانی از میان "اکثریتی" ها و "توده ای" های سابق و کنونی تشکیل می دهند. همانطور که می دانیم در شرایط

مبارزاتی خاصی که در سال های دهه ی ۶۰ در ایران حاکم بود، رژیم جمهوری اسلامی حتی وجود خدمتکاران سینه چاکي چون "اکثریتی" ها و "توده ای" ها را نیز تحمل نکرد. دیدیم که چگونه پس از سرکوب نیروهای مردمی با کمک آن خائنین، از سال ۶۲ به بعد، به سراغ خود این نیروهای به اصطلاح "پوزیسیون" نیز رفت و عده ای از آنها را دستگیر نمود و بقیه نیز مجبور شدند که به شوروی سابق پناهنده شوند. طبیعتاً، عملکرد ضد خلقی توده ای - اکثریتی ها، از ایده ها و تفکرات آنان ناشی می شد که همانطور که می دانیم در اواخر سال های دهه ی ۵۰ ضربات جبران ناپذیری به جنبش انقلابی مردم ما وارد نمود. امروز در شرایط جدید، در راستای سیاست بخش فرهنگی وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی که لازم می بیند جوانان مبارز جامعه را با رواج اندیشه های ارتجاعی و نظرات منحن ضدانقلابی بمباران ایدئولوژیک نموده و از رشد مبارزات ثمربخش آنان جلوگیری کند، فضائی برای خودنمائی مجدد چنان نیروهای به وجود آمده است. در این رابطه، بخصوص باید توجه داشت که برای رژیم بسیار مناسب است که سیاست های خود را از طریق کسانی پیش ببرد که به هر حال در گذشته در مقطعی به جنبش چپ تعلق داشتند.^(۱) امروز، این افراد به همراه دیگر نیروهای راست، مجدداً به صحنه آمده اند تا با قلم و زبان خود، نام و یاد انقلابیون گذشته را ملوث سازند و جوانان تشنه ی آگاهی و تشنه ی فهم و درک واقعیت ها و تجارب گذشته را با ایده ها و اندیشه هائی که از آن طبقات استثمارگر و ارتجاعی می باشد، به اصطلاح "سیراب" و خفه کنند. خدشه دار کردن باورهای مبارزاتی مردم و قلب حقایق مربوط به مبارزین و مبارزات پُراج سال های دهه ی ۵۰، کوششی است که از طریق آنها در جهت در هم شکستن روحیه ی مبارزاتی و غالب کردن روحیه ی یأس و دلسردی از مبارزه در میان توده های رنج دیده ی ایران، دنبال می شود.

به طور کلی، بازداشتن جوانان از مبارزه و "حفظ وضع موجود" (امری که اساس سیاست های رژیم مرتجع جمهوری اسلامی بر آن مبنا قرار گرفته است) هدف بلاواسطه ی همه ی نیروهای راست در جامعه ی کنونی ایران است. برخورد به این واقعیت و نقد بعضی از ایده های انحرافی راست، کوشش این فصل از کتاب حاضر خواهد بود. عجالتاً، باید دو موضوع را به طور مشخص مطرح نمایم:

اول این که، در تلاش برای تحریف واقعیات مربوط به چریکهای فدائی خلق، بالطبع "حماسه مقاومت" نیز که سندی است که مقاومت ها و سلحشوری های

مبارزین کمونیست در مقابل جنایات رژیم شاه در زندان ها را به نمایش گذاشته و بخصوص بیانگر جلوه ای از مبارزات زنان در تاریخ معاصر ایران می باشد، نمی توانست از حمله ی مهاجمان برکنار بماند و نمانده است. از یکسال و نیم پیش، شخصی به نام *علیرضا نوری زاده* از طریق رادیو و تلویزیون هائی که از آمریکا برای ایران برنامه پخش می کنند، به طور مکرر ادعا می کند که گویا در بیان مطالب "حماسه مقاومت" غلو شده است و واقعیت ها در آن اغراق آمیز مطرح شده اند. حتی شنیدم که در یک مورد، شنونده ای در اعتراض به چنان ادعائی، از شخص مزبور پرسیده است که شما برای اثبات ادعای خود چه دلیل یا شهادی در دست دارید و او خیلی راحت (!!) پاسخ داده است که گویا "اشرف دهقانی خود چنان حرفی را در یک مهمانی (!!) به آن فرد گفته است" (!!!) (بلی)، به این می گویند دروغ شاخدار!). فرد نامبرده، در موردی دیگر، از طریق "رادیو-تلویزیون یاران"، ادعای یک افسر جعلی رکن ۲ مبنی بر این که گویا نیروهای انقلابی برای جنایتکار جلوه دادن رژیم شاه به دروغ صحنه آرائی می کرده اند، را مطرح کرد و از قول این شاهد مجهول الهویه، به توصیف داستانی پرداخت که مطابق آن، گویا در بحبوحه ی قیام بهمن، مردم و نیروهای انقلابی ضد رژیم شاه، در خانه ی "سرهنگ زیبایی"، مقداری "استخوان گوسفند و مرغ و غیره" ریخته و برای جنایتکار جلوه دادن ساواک، آن ها را به عنوان "استخوان انسان" جا زده و به این نحو، ساواک را متهم (!!) به شکنجه و قتل کرده اند. با سر هم بندی چنین داستانی، *نوری زاده* نتیجه گرفت که مطالب کتاب "حماسه مقاومت" غلو آمیز است، چون اصلاً در زندان های رژیم شاه شکنجه وجود نداشته است و اگر هم در مواردی بکار رفته، چندان شدید نبوده است. ادعای شخص نامبرده، یکبار نیز در "کیهان لندن"، ارگان مدافعین رژیم شاهنشاهی، چاپ شد. کاملاً قابل پیش بینی است که با وجود چنین "پیش کسوتانی"، افراد دیگری از میان نیروهای راست نیز (که حتی ممکن است با رژیم شاه و سلطنت طلبان مرزبندی هائی داشته باشند) این روند از تبلیغات برعلیه "حماسه مقاومت" را دنبال نمایند، البته بدون آن که توضیح دهند که منظور از "مبالغه گوئی" شده است، چیست! آیا در شدت شکنجه های توصیف شده از طرف ساواک به اصطلاح اغراق شده و یا در میزان مقاومت ها! ودلائل و شواهد آنان برای اثبات ادعا و اتهام شان کدام است! مسلم است که شایعه پردازان که اتهام و ادعایش بر هیچ پایه ی واقعی استوار نمی

باشد، هرگز قادر به ارائه ی برهان و استدلال و یا شاهد و مدرک نیست که اتفاقاً برای تمیز دروغ از واقعیت و شایعه از حقیقت، اکیداً ضروری است. در هر حال، واقعیت این است که "حماسه مقاومت"، تنها گوشه ای از شکنجه ها و مقاومت ها در زندان های رژیم شاه را برملا ساخته است و امروز با استناد به مدارک و شواهد بسیار، کاملاً آشکار است که نه شدت شکنجه هائی که ساواک در مورد مبارزین انقلابی بکار می برد قابل کتمان می باشد و نه مقاومت های گاه تا پای جان آن مبارزین. پاسخ من به طور مشخص به یوازه های مطرح شده در مورد "حماسه مقاومت" نیز همان است که اخیراً در مقدمه ای بر چاپ تازه آن کتاب نوشته ام و در اینجا، مجدداً آن ها را تکرار می کنم: "... امروز که به کتاب برمی گردم، می بینم که در شرح شکنجه ها و مقاومت ها، تا آن جا که مستقیماً به خود من مربوط است و یا در مورد مبارزینی است که خود از نزدیک به نحوی در جریان شکنجه و مقاومت آن ها قرار داشتم و یا در مورد آن ها در همان موقع از زبان خود مزدوران رژیم شنیده ام، دچار هیچگونه اغراق گوئی نشده و عین واقعیت را توضیح داده ام."

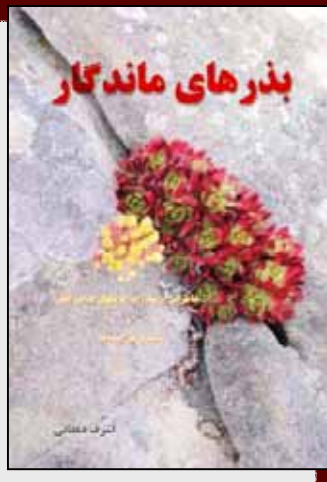
موضوع دوم مربوط به کتاب "داد بیداد"، به کوشش ویدا حاجبی، می باشد که در آن به دفعات مختلف از من اسم برده شده است و فصلی هم تحت عنوان "فرار اشرف" در آن دیده می شود. من لزومی نمی بینم که به موارد مربوط به خود و یا به همه ی مطالب آن در مورد زندان زنان پردازم، بخصوص که در طی یادداشت هائی بر "حماسه مقاومت" - که قبل از انتشار کتاب فوق الذکر به نوشتن آن ها پرداخته بودم - تا حدی با تفصیل، مسائلی را در رابطه با زندان زنان توضیح داده ام. کتاب "داد بیداد" کوشش آگاهانه ای را در تحریف و قلب حقایق مربوط به مبارزین و مبارزات کمونیستی و ضدامپریالیستی جاری در دهه ی ۵۰ بکار گرفته و نموداری از کتاب هائی است که نام و یاد عزیز و خاطره انگیز مبارزین و مبارزات آن دوره را وسیله ای برای کوبیدن ایده ها و نظرات انقلابی و مترقی در جامعه ی امروز، در جهت "حفظ وضع موجود"، قرار داده است. بر این اساس، مطالب آن کتاب با سیاست "خفه کردن با عسل" و "مبارزه مصلحانه"^(۱) و تبلیغ برای آن انطباق دارد که اتفاقاً به همین خاطر نیز در ایران اجازه ی نشر یافته است. در این فصل، برخی از ایده های مطرح شده در کتاب فوق الذکر را نیز مورد نقد قرار خواهم داد.

پایان پیشگفتار فصل دوم

توضیحات:

(۱) منظور کسانی هستند که قبل از قیام بهمن، چپ شناخته می شدند، اما با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی به دلیل انجام عملکردهائی به نفع این رژیم به راست غلطیدند. در اواخر سال های دهه ی ۵۰، در مورد دلیل تغییر به راست آنها - علاوه بر هر علت یا علت های پایه ای - این واقعیت مطرح بود که همه ی کسانی که به نحوی در جریان مبارزات درخشان سال های دهه ی ۵۰ قرار گرفته و حتی در آن شرکت کردند، الزاماً از آگاهی و خصوصیات کمونیستی و انقلابی مبارزین برجسته ی آن دوره بهره مند نبودند، برخی از آنها صرفاً تحت تاثیر جو مبارزاتی موجود در جامعه، به طریقی پایشان به مجامع مبارزاتی و یا حتی به زندان کشیده شده بود. دوم، باید از کسانی صحبت کرد که اگر هم در ابتدا با برخورداری از حدی از آگاهی سیاسی و صداقت انقلابی وارد صحنه مبارزه شده بودند، پس از مدتی - بخصوص اگر در زندان بودند - به دلائل مختلف، از جمله به دلیل پائین بودن سطح آگاهی انقلابی شان و تغییر شرایط مبارزاتی - چه از نظر سخت تر شدن شرایط و چه از جنبه ی کم رنگ شدن چشم اندازهای مبارزاتی - تغییر کردند. از میان این طیف بود که خیلی ها در سال های اولیه ی پس از قیام بهمن، در حالی که سعی می کردند خود را همانند انقلابیون سابق جلوه دهند، به اشاعه ی ایده ها و نظراتی در جامعه پرداختند که دقیقاً برعلیه توده های ستمدیده ی ایران بوده و به نفع ارتجاع حاکم (رژیم جمهوری اسلامی) و در خدمت تقویت آن، قرار داشتند.

(۲) منظور از مبارزه ی "مصلحانه"، همان خیمه شب بازی مبارزه برای اصلاحات در چهار چوب جمهوری اسلامی است که خاتمی مدت ها آن را نمایندگی می کرد و حال با شعار "اصلاحات مرد زنده باد اصلاحات"، تعقیب می شود. ججاریان، یکی از بنیانگذاران وزارت اطلاعات و امنیت رژیم جمهوری اسلامی که مطبوعات رژیم از او به عنوان تئورسین اصلاحات در ایران نام می برند، اخیراً در پیامی خطاب به دانشجویان، در حالی که ضمن قید نام رفیق کبیر ما مسعود احمدزاده و تحریف مطالب اثر او، "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک"، از مضرات این مبارزه صحبت کرد، مبارزه ی مصلحانه را به مثابه نسخه ای برای درمان دردهای بیشمار مردم ایران تجویز نمود (!) سردبیر روزنامه شرق (محمد قوچانی) نیز مقاله ای با همان مضمون در رابطه با اثر رفیق پویان، "مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء"، انتشار داده و مطرح نمود که "در این عصر مکرر یأس حاصل از شکست نهضت اصلاحات ایران" باید رساله ای در "اثبات تئوری بقاء و ضرورت مبارزه مصلحانه" نوشت. جالب است که وی برای توصیف چریکهای فدائی خلق در نوشته ی خود، درست همان اصطلاح و تم تبلیغی را به کار می برد که در کتاب "داد بیداد" برعلیه چریکهای فدائی خلق به طور مدام تکرار شده. او می نویسد: "پویان و یارانش بر این باور بودند که فروپاشی دیکتاتوری پهلوی تنها با ایثار نخبگان سیاسی و اجتماعی ممکن است...". (تأکید از من است)



انتشار فصل دوم کتاب بذرهای ماندگار در پیام فدایی

خوانندگان گرامی!

بدنبال انتشار کتاب "بذرهای ماندگار"، نوشته رفیق اشرف دهقانی، در این شماره از نشریه پیام فدایی متن کامل پیشگفتار فصل دوم این کتاب، منتشر می‌گردد. قسمت‌های دیگری از همین فصل به تدریج در شماره‌های بعدی درج خواهد گردید.

نقد برخی ایده‌ها (دادی بر بیداد)

من همدست توده‌ام
تا آن دم که توطئه می‌کند گسستن زنجیر را
تا آن دم که زیر لب می‌خندد
دل‌اش غنچ می‌زند
و به ریش جادوگر آبدهن پرتاب می‌کند
اما برادری ندارم
هیچگاه برادری از آن دست نداشته‌ام
که بگوید "آری!"
ناکسی که به طاعون آری بگوید و
نان آلوده‌اش را
بپذیرد.

(شاملو، از اشعار مربوط به اوایل سیطره‌ی اختناق در جمهوری اسلامی)

پیشگفتار

تجربیات گذشته به رشته تحریر درآوردند و آن‌ها را به صورتی- علنی و یا غیرعلنی- منتشر نمایند. در چنین شرایطی، درست با مشاهده اشتیاق و خواست شدید جوانان مبارز برای دانستن در مورد گذشته‌ی مبارزاتی نه چندان دور، است که امروز بخش فرهنگی وزارت اطلاعات و امنیت به طور فعال دست بکار شده تا به هرصورت که می‌تواند مانع از دستیابی آنها به تجارب واقعاً انقلابی، گردد.

در چنین اوضاعی است که ما شاهد انتشار مقالات و کتاب‌هایی در ایران هستیم که چاپ آنها در رژیم جمهوری اسلامی، با توجه به سابقه‌ی عملکردهای این رژیم، ظاهراً منطقی به نظر نمی‌رسد.

(ادامه در صفحه ۱۸)

جلوگیری از رشد مبارزات آنان از طرف سردمداران رژیم جمهوری اسلامی می‌باشد. از مشخصات برجسته‌ی جوانان مبارز امروز ما، توجه و برخورد پویا و جستجوگر آنان به مبارزه‌ی انقلابی جاری در جامعه در دهه‌ی ۵۰ می‌باشد. آنها جهت‌رهایی از شرایط ظالمانه و نکبت‌بار کنونی، وسیعاً و با اشتیاق فراوان به گذشته و مبارزات پُرافتخار دهه‌ی ۵۰ روی آورده و می‌کوشند تا با دستیابی به تجارب انقلابی و درس‌آموزی از آنان، هرچه بیشتر وظایف انقلابی خود را دریافته و به آن عمل نمایند. چنین نیازی ایجاد می‌کند که جوانان مبارز ما سعی در مطالعه‌ی کتاب‌ها و آثار به جا مانده از آن دوره‌ی انقلابی نموده و خود، مقالات و مطالبی را در پرتو

پس از گذشت بیش از دو دهه از حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی و در شرایطی که مبارزه‌ی مردم ما برعلیه این رژیم- از همان بدو استقرارش تا کنون- هرگز خاموش نگشته و به اشکال مختلف جریان داشته است، امروز ما با نسلی در ایران روبرو هستیم- نسلی از جوانان مبارز- که با اعتراضات و مبارزات جوشان خویش، رژیم را با معضل بزرگی مواجه ساخته‌اند. این معضل همانا چگونگی کنترل و

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 7946494034

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!